

فهرست مطالب

۲	بخش دهم: سیاست‌های شما پس از سقوط دولت صدام حسین
۲	«غیبت» دهساله‌ی شما
۳	اشرف کانون استراتژیک نبرد و پابرجایی آن
۵	راه تهران از بغداد نمی‌گذرد چنان که «راه قدس از کربلا» نمی‌گذشت
۵	پایان دوران حضور ارتش آزادی‌بخش در عراق
۷	تشکیل یگان‌های ارتش در داخل کشور
۹	چه کسانی قرار است یگان‌های ارتش را تشکیل دهند؟
۱۳	پایان استراتژی «جنگ آزادیبخش نوین» با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت
۱۵	فرار از پاسخگویی در مورد استراتژی و تاکتیک
۱۷	بیرون آمدن از لیست تروریستی بر اساس پذیرفتن واقعیت‌ها
۱۸	تن دادن به آنچه تسلیم و وادادگی خوانده می‌شد
۲۲	تحلیل دوگانه از رفتار آمریکایی‌ها
۲۳	پروژه‌ی خروج شما و مریم از عراق
۲۴	شما و کشتار مجاهدین در اشرف
۲۸	کشتار مجاهدین در لیبرتی و درخواست بازگشت به اشرف
۳۲	اهداف سیاست تبلیغی شما واقع‌بینانه نیست
۳۳	شناسایی موقعیت پناهندگی ساکنان اشرف «فتح مبین»
۳۴	انجام کارهایی که خود محکوم می‌کنید
۳۴	تسلیح کودکان و استفاده از آنان در جنگ
۳۶	مبارزه در شکاف و ریسک آن
۳۶	منافع مردم ایران یا حرمت رهبری؟

بخش دهم: سیاست‌های شما پس از سقوط دولت صدام حسین

«غیبت» ده‌ساله‌ی شما

ده سال است که از نظرها پنهان شده و ظاهراً «استراتژی امام زمان» را در پیش گرفته‌اید. نزدیک‌ترین افراد به شما هم قادر به دیدن‌تان نیستند. از طریق نواب خاص خود با افراد تماس می‌گیرید و در پرده پیام می‌دهید. به همین دلیل مژگان پارسایی را «ما به ازای» خود در «اشرف» معرفی می‌کردید. «ما به از» در این‌جا یعنی «نایب» که البته با انتخاب صدیقه حسینی و بعد هم زهره اخیانی تبدیل به «نواب ثلاثه» شدند تا نقش مژگان پارسایی کم‌رنگ‌تر شود و دور برش ندارد.

۴ سال پیش، بعد از انتشار پاسخ‌هایم به سؤالاتی پیرامون مجاهدین و سیاست‌هایشان در عراق و پی‌جویی سؤال‌کنندگان مبنی بر این که آیا شما زنده هستید یا نه و یا در کجا به سر می‌برید، مجاهدین معرکه‌گیری عجیبی را علیه من سازماندهی کردند. من تأکید بر این واقعیت داشتم که به عنوان یک ناظر بیرونی عقیده دارم شما زنده هستید و در عراق به سر نمی‌برید و اضافه کردم به خاطر تماس‌های مکرر چند ساعته‌ی مستقیم و دیالوگ‌های زنده‌ی دو طرفه با مجاهدین ساکن اشرف، آمریکایی‌ها، دولت عراق و بالتبع رژیم از محل استقرار شما مطلع هستند.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-338.html>

شما با هیاهو و جنجال و با «وامصیبتا» سر دادن در جلسات درونی خود و شورای ملی مقاومت و گفتگوهای دونفره و چند نفره و کال کنفرانس‌های درونی من را به «گرا» دادن به دشمن و چند و چون کردن در مورد محل استقرار رهبری و به خطر انداختن جان او و ... متهم کردید! آیا در آن موقع حرمتی برای واقعیت هم قائل بودید؟ حتی مدعی بودید چرا به خود اجازه می‌دهم در این مورد صحبت کنم؟ تا آن‌جا پیش رفتید که کریم قصیم یکی از اعضای مستقل شورای ملی مقاومت هم مدعی شد توضیح من «فی نفسه برای حوزه حفاظت «سوزه» که شما باشید می‌تواند خسران بار بشود». به قول شما «فیا عجا عجا!» (خطبه ۲۷ نهج البلاغه)

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=19659>

فرد «مستقل» که این‌گونه بگوید وای به سینه‌چاکان. من فقط استدلال کرده بودم به خاطر وجود بالاترین سیستم شنود اطلاعاتی دنیا در منطقه، حضور ناوگان‌های دریایی آمریکا و غرب در خلیج فارس و تمرکز مجهزترین ماهواره‌های جاسوسی بر روی عراق و منطقه، قطعاً منشاء تماس‌های تلفنی و اینترنتی و درون شبکه‌ای و هر نوع تماس بی‌سیم و مخابراتی برای آن‌ها مشخص است و ردگیری آن به سادگی امکان‌پذیر است. و به موضوع «جوهر دادیف» در دو دهه قبل و ردیابی محل استقرار او از طریق تلفن‌دستی‌اش توسط روس‌ها اشاره کردم.

در آن زمان هم برای پذیرش توجیحات مجاهدین در مورد «گرا» دادن من به دشمن، و ایجاد «خسران» و تولید دردسر برای «حوزه‌ی حفاظت سوزه» بایستی عقل و منطق را به کنار می‌نهادی تا می‌پذیرفتی که بزرگترین سیستم‌های اطلاعاتی دنیا و سازندگان تکنولوژی‌ی شنود، منتظر می‌مانند تا من به آن‌ها خط دهم که چه بکنند و عقل خودشان نمی‌رسد که می‌شود تماس‌ها را ردگیری کرد. طرفه آن که اگر کسی در آن موقع از یادآوری من سودی می‌برد مجاهدین بودند چرا که هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد که شما بیش از سازندگان دستگاه‌های ردیابی و ... تخصص دارید.

مسئولان مجاهدین در این مدت منشاء انتشار شایعات عجیبی هم بودند که ذهن هواداران مجاهدین را به خود مشغول می‌کرد. یک بار مدعی شدند که آمریکایی‌ها دو نفر از «براداران مجاهد» را زیر شکنجه کشته‌اند و به یک خواهر هم تجاوز کرده‌اند ... تا به محل استقرار «برادر» که شما باشید پی ببرند! جل‌الخالق!

یا می‌گفتند یکی از دلایل مقاومت مجاهدین در برابر نیروهای عراقی و تلفات بالا این است که آن‌ها می‌خواهند به «برادر» دست یابند. گویا شما در «اشرف» حضور داشتید! اشرف تخلیه شد اما خبری از حضور شما در آن جا نشد. برای کسانی که هوش و درایت سیاسی داشتند گوش دادن به این شایعات نیز نوعی توهین محسوب می‌شد. توهین به شخصیت آدمی که ابله فرض اش می‌کنند.

مجاهدین از لیست تروریستی آمریکا که بیرون آمدند، عده‌ای در مجاهدین شعار می‌دادند: «شیر همیشه بیدار، وقتشه بشی پدیدار». اما به اشاره‌ی شما به این شعارها پایان داده شد. آخر دلیل و ریشه‌ی «غیبت» شما به دلیل شرایط سیاسی و یا امنیتی نبود. آن‌ها با ساده‌اندیشی فکر می‌کردند شاید وجود مجاهدین در لیست تروریستی آمریکا دلیل «غیبت» شماست. اما شما باور دارید که با ایجاد جو توهم و «غیبت» و آثار آن، خط مورد نظرتان بهتر پیش می‌رود و شما از پاسخگویی می‌رهید. ذهن شما از نوجوانی به خاطر حضور در انجمن ضد بهائیت و حجتیه با مسئله «غیبت» درگیر بوده است و حال به فکر استفاده از آن افتاده‌اید. به ویژه که به لحاظ ایدئولوژیک خود را «امام زمان» هم می‌دانید که البته از نظر من اشکالی ندارد. شما در طول سال‌های اخیر ده‌ها نشست عمومی مستقیم که گاه هر یک چندین جلسه بوده با مجاهدین در اشرف و لیبرتی بدون کوچکترین محدودیتی داشته‌اید. در این نشست‌ها شما از طریق صدا یا بهتر است بگوییم از پشت «پرده» با نیروهای تان به گفتگو و تبادل نظر پرداخته و رهنمود داده‌اید. شما در عصر «شفافیت» به «کدورت» و «عدم شفافیت» پناه برده‌اید. از نظر من سیاسی موفقیت‌آمیز نیست. برای پیشرفت بایستی با مقتضیات هر دوره پیش رفت. آیا نمی‌شد همین تماس‌ها را با تصویر انجام دهید؟

به نظر می‌رسد نشان ندادن چهره‌تان به خاطر مسائل امنیتی نیست. چون وقتی صدا هست فرقی نمی‌کند تصویر هم باشد یا نباشد. به ویژه که افرادی چون بن‌لادن، عزت ابراهیم و ایمن ظواهری و ... که همه‌ی دنیا و سرویس‌های جاسوسی به دنبال‌شان بودند و هستند و جوایز ده‌ها میلیون دلاری برای سرشان تعیین شد و می‌شود نیز با تصویر خودشان پیام می‌دهند.

اشرف کانون استراتژیک نبرد و پابرجایی آن

شما سال‌ها «اشرف» را «کانون استراتژیک نبرد» خواندید. اما تحولات سال‌های اخیر به خوبی نشان داد که این شعار برپایه‌ی واقعیت نبوده و نیست و برای راضی کردن ساکنان «اشرف» به ماندن در محل تولید شده بود. شعار «اشرف»، «امیرخیز انقلاب» هم به همین سبب تولید شد و پایه‌ی مادی ندارد. اصولاً شبیه‌سازی تاریخی بی‌معنا است. ربط دادن جنبش‌های داخل کشور به ویژه پس از کودتای ۸۸ به ماجراهای «اشرف» و «اشرف نشان» خواندن مردمی که در تظاهرات‌ها شرکت می‌کردند چنانچه برای انگیزه دادن به نیروهای داخل اشرف باشد قابل فهم است اما بایستی توجه داشت این تبلیغات یک وجه بیرونی هم دارد. مردم داخل ایران هم آن را می‌شنوند، جوانان درگیر در صحنه‌ها هم متوجه‌ی آن می‌شوند و این بیشتر دافعه دارد. چرا که بر پایه‌ی واقعیت نیست. اگر بود که در حساس‌ترین شرایط شما به جای در دست گرفتن رهبری این جنبش مدعی نمی‌شدید می‌خواهید به خاوران رفته و در آن جا چادر بزنید. اگر تظاهرکنندگان «اشرف نشان» بودند که «رهبری» جنبش به دست شما می‌افتاد و نه موسوی و کروبی و شما مجبور نمی‌شدید آن‌ها را «آقا» بخوانید. بدتر از آن این است که پس از مدتی خودتان هم باورتان بشود که واقعاً پای «اشرفی»‌ها در میان بوده و ملت «اشرف‌نشان» شده‌اند.

شما بارها اعلام کرده‌اید «گفته بودیم که اگر اشرف بایستد، جهان به حمایت برمی‌خیزد. اکنون دنیا آن را به وضوح در سیما و عزم جزم مریم می‌بیند. در ۶ سال گذشته کوه‌ها جنبیدند اما اشرف بر جای خود محکم ایستاد و در برابر توطئه‌های زنجیره‌ای و عملیات تروریستی رژیم ملایان و نیروی تروریستی قدس سر فرود نیاورد.» به صراحت می‌گویم تا همه بشنوند: «مردم و مقاومت ایران و مجاهدان اشرف هرگز و به هیچ قیمتی تسلیم خواست‌ها و سیاست دیکته شده از سوی فاشیسم دینی حاکم بر ایران نخواهند شد.»

با این شعار سعی می‌شد به ساکنان باورنده شود که چنانچه اشرف را ترک کنید «کانون استراتژیک نبرد» را تحویل رژیم داده‌اید. حال آن‌که این‌گونه نبود و نیست و تاریخ مصرفش تا زمانی بود که اشرف پابرجا بود. پس از برچیدن اشرف چنانچه پیش‌بینی می‌شد آنرا مانند دیگر امور توجیه کردید و با عنوان پیروزی بزرگ، دستاورد شگرف، حرکت رو به جلو، تبدیل ناممکن به ممکن، «تکثیر اشرف»، «برکات انقلاب ایدئولوژیک»، «محصول انقلاب مریم» از آن یاد کرده و گفتید «پایداری پرشکوه اشرف» آینده مجاهدین را بیمه کرد و به لحاظ استراتژیک رژیم را در تنگنا قرار داد.

اگر یادتان باشد شما در تاریخ ۷ بهمن ۱۳۸۷ گفتید «کوه‌ها بجنبند، اشرف نخواهد جنبید» و اگر «اشرف بایستد تمام جهان پیا خواهد خواست».

در دی ماه و بهمن‌ماه ۱۳۸۸ شما پیامی را منتشر کردید که عنوان آن «استراتژی قیام و سرنگونی، اشرف کانون استراتژیکی نبرد، نقدینه بزرگ ...» بود.

شما اشرف را «شیشه عمر» نظام ولایت می‌دانستید.

شما و دیگر مسئولان مجاهدین بارها «اشرف را سدی شمردید که مانع از تسلط رژیم بر عراق می‌شود».

شما در پیام ۱۱ بهمن ۱۳۸۹ خود به صراحت گفتید: «اشرف می‌ایستد و دنیایی را به ایستادگی برمی‌انگیزد».

با این حال دنیا آن‌گونه نشد. اشرف برچیده شد.

مریم رجوی در اجلاس میان دوره‌ای شورا گفت:

«ایستادگی مردم ایران در مقابل رژیم ولایت فقیه در اشرف متکاثف شده است. مثل امیرخیز دوران مشروطه که جبهه مردم ایران، علیه استبداد را در خود فشرده بود، حالا جبهه آزادی، جبهه مردم ایران و جبهه مبارزه با فاشیسم مذهبی در آنجا فشرده شده است».

مریم رجوی در سخنرانی خود در گردهمایی پاریس که در ۵ تیرماه ۱۳۸۹ ایراد شد گفت:

«به آخوندها و دست نشانندگان‌شان در عراق می‌گوییم آرزوی انهدام اشرف را به گور خواهید برد».

وی در همان سخنرانی همچنین اضافه کرد:

«و بگذارید بر سر اشرف و سلامت و حفاظت ساکنانش، از جانب مدافعانش و از جانب تمام هموطنان سوگند یاد کنیم. بله سوگند می‌خوریم که ذره‌یی از حقوق قانونی و مشروع اشرف کوتاه نخواهیم آمد».

پس از این سخنرانی هم ساکنان اشرف را بیش از پیش سلاخی کردند و عناصر رژیم «اشرف» را به تسخیر خود درآوردند.

محمد سیدالمحدثین در ۴ ژوئیه ۲۰۱۱ چند ماه قبل از شروع تخلیه اشرف و در هفتاد و سومین روز تحسن ژنو «خطاب به جنایتکاران و کسانی که فکر نابودی اشرف را در سر دارند، گفت: شما برای دسترسی به اشرف، بایستی از روی اجساد ما عبور کنید».

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=25981>

آن‌هایی که در ژنو شعار می‌دادند: «برای دسترسی به اشرف، بایستی از روی اجساد ما عبور کنید»، کجا هستند؟ آخر در ژنو از روی جنازه‌ی کسی عبور می‌کنند؟

حالا که «کانون استراتژیک نبرد» برچیده شده، تکلیف کانون استراتژیک نبرد چه می‌شود؟

این سؤالات به منظور مخالفت با «اشرف» و ساکنان آن طرح نمی‌شوند. منتقدان شما به دنبال سربریدن ساکنان اشرف نیستند اتفاقاً نجات جان آن‌ها را مدنظر دارند و آن‌ها را برخلاف تبلیغات کذب شما سرمایه‌های ملی می‌دانند.

راه تهران از بغداد نمی‌گذرد چنان که «راه قدس از کربلا» نمی‌گذشت

ماندگاری مجاهدین در عراق به سرنگونی رژیم کمک نمی‌کند. همانطور که «راه قدس از کربلا» نمی‌گذشت، راه سرنگونی رژیم هم از بغداد نمی‌گذرد. اگر حکومت عراق را هم به هم‌پیمانان شما بدهند حتی اگر حکومت بعث هم به قدرت بازگردند باز هم کمکی به سرنگونی رژیم نمی‌توانند بکنند و قبل از هرچیز به دلایل قابل فهم به دنبال حل و فصل مسائل‌شان با رژیم می‌روند. سرمایه‌گذاری روی بروز آشوب و بحران در عراق و یا به زیرکشیده شدن دولت نوری‌الملکی هم به شما کمک نخواهد کرد. نیروهای جایگزین با توجه به ترکیب قومی و مذهبی عراق اگر بدتر از او نباشند بهتر نخواهند بود. در آشوب و بی‌نظمی و بحران به ویژه درحالی که نیروهای آمریکایی در عراق حضور فعال ندارند جان مجاهدین بیشتر از هر کسی در خطر قرار می‌گیرد. رژیم به سادگی می‌تواند از شرایط به وجود آمده استفاده کند. شما با آتش بازی می‌کنید و عواقب آن ناگوار و غیرقابل پیش‌بینی است.

شما هنگام ورود به عراق می‌گفتید اگر بخواهیم طولانی‌مدت در عراق بمانیم خواهیم سوخت و نابود می‌شویم. حالا برعکس می‌گویید اگر از عراق خارج شویم خواهیم سوخت. خمینی هم می‌گفت اگر صلح کنیم اسلام دفن خواهد شد.

همه ما دیدیم که چه سرمایه‌ها و فرصت‌هایی در شعار «راه قدس از طریق کربلا» می‌گذرد از دست رفت و عاقبت هم راه به جایی نبرد و خمینی مجبور به پذیرش واقعیت شد. می‌بینید کربلا به دست نیروهای وفادار رژیم افتاده و علاوه بر آن نیروی متحد رژیم مثل حماس قدرت را در غزه در دست دارد اما گشایشی در امر فتح قدس و سرزمین‌های اشغالی دیده نمی‌شود. به دلایل گوناگون اوضاع بدتر شده که بهتر نشده است. عراق باتلاقی است که هرکس وارد آن شود فرو می‌رود.

شما می‌گویید در مقابل بنیادگرایی در عراق ایستاده‌اید. البته به نظر من این شعار واقعی نیست اما چنانچه واقعی هم باشد شما مجاهدین خلق ایران هستید و نه خلق عراق. قرار بود ایران را نجات دهید و نه عراق را. هدف آزادی عراق و یا مقابله با نیروهای ارتجاعی و ... در آن کشور نبوده است. هدف آزادی ایران و ایرانی است. آزادی ایران از آزادی عراق نمی‌گذرد. شکست بنیادگرایی در ایران یا منطقه از شکست و عقب‌نشینی بنیادگرایی در عراق نمی‌گذرد بلکه برعکس از شکست بنیادگرایی در ایران می‌گذرد.

شما سال‌ها در مقابل مخالفین و منتقدین تان و هم‌چنین در توجیه نیروهایتان می‌گفتید که مشروعیت حضور ما در عراق به «سلاح» است. حالا که سلاح ندارید و در یک اردوگاه که حتی سازمان ملل هم مسئولیت آن را نمی‌پذیرد و به صورت زندانی درآمده‌اید چه چیز باعث مشروعیت حضورتان در عراق است؟

پایان دوران حضور ارتش آزادی‌بخش در عراق

برای هر ناظر بی‌طرفی مثل روز روشن بود که حمله‌ی نیروهای ائتلاف به عراق منجر به سقوط دولت صدام حسین شده و در بهترین حالت به حضور نظامی شما در عراق پایان می‌دهد. خود شما هم به نیروهایتان وعده‌ی رفتن به داخل ایران و «فروغ ۲» را می‌دادید. حتی نزدیکان تان در خارج از کشور بر سر آن با من بحث می‌کردند و می‌گفتند چرا اینقدر رژیم از «فروغ ۲» می‌ترسد و من با لبخند می‌گفتم واقعاً باور کرده‌اید؟ رژیم قصد درست کردن آبگوش را دارد. آبش، سر چراغ است، دنبال گوشت‌اش می‌گردد، شما گوشت آن خواهید بود و با اطمینان و با شمردن دلایل متعدد نظامی، سیاسی و به ویژه تشکیلاتی، وقوع «فروغ ۲» را غیرممکن دانسته و با آوردن مثال‌های متعدد سمت و سوی مجاهدین را نه به داخل کشور بلکه به خارج از کشور می‌دیدم. به صراحت به آن‌ها می‌گفتم چنانچه قرار بود به داخل کشور بروید شما در این‌جا نبودید و به جای آن که در ساعت ۱ بعد از نیمه شب با من به بحث و جدل بپردازید در صدد اعزام نیرو به عراق برمی‌آمدید و نه بازگشایی پایگاه‌های تعطیل شده در اروپا و فروش بلیط کنسرت. آمریکا که قدرت برتر نظامی و اقتصادی دنیا است نزدیک به یک‌سال است که در

تدارک حمله به عراق به سر می‌برد و بزرگترین قراردادهای اجاره‌ی کشتی با دانمارک و ... را منعقد کرده و شما که قرار است «فروغ ۲» انجام داده و ایران را آزاد کنید در اروپا پرسه می‌زنید و با من به خوش و بش می‌پردازید. این درست زمانی بود که شما با تأکید خطاب به مردم ایران و در ارتباط با تبلیغات رژیم می‌گفتید:

«هرآنچه می‌خواهند درباره‌ی این که رزم‌آوران آزادی از کنار مرزهای میهن‌شان صرفنظر نموده و به خارجه رفته‌اند، مهمل بیافند.»

(پیام رادیو تلویزیونی مسعود رجوی در بیست و چهارمین سالگرد انقلاب ضد سلطنتی ۲۹ بهمن ۱۳۸۱ نشریه مجاهد شماره‌ی ۶۱۷)

این در حالی بود که مریم رجوی و بخش بزرگ دستگاه سیاسی و تشکیلاتی مجاهدین در حال اعزام به خارج از کشور بود و من علائم آن را می‌دیدم و بعد از مدتی تردیدی در مورد حضور او در اروپا نداشتم. اما شما از بیرونی کردن آن امتناع می‌کردید تا در حمله‌ی نیروهای فرانسوی مریم رجوی و بیش از ۱۶۰ تن از مجاهدین دستگیر شدند. شما در آن دوران از «فروغ ۲» که تصور آن نیز غیرممکن بود می‌گفتید:

«بحران سراپای رژیم را فرا گرفته و توفان در راه است

بیش از یک سال است که آخوندها با بالاگرفتن بحران عراق، دچار تب نوبه‌ای «فروغ ۲» شده‌اند. ویروس این تب از رأس به بدنه‌ی نظام سرایت کرده و تا آن سوی مرزها منتشر می‌شود. تب نوبه‌ای «فروغ ۲» در واقع تب و لرز سرنگونی رژیم بی‌آینده و متزلزلی است که انهدام سیاسی و نظامی و تشکیلاتی نیروی رزمنده‌ی این مقاومت را تنها برون رفت خود می‌پندارد. در بیست و یک سال و نیم گذشته در این مهم توفیقی نیافته و به جایی نرسیده است. حالا صبر کنید ببینیم که در آزمایش‌هایی که در پیش است، طرفین این جنگ یعنی رژیم ضدبشری و مقاومت رهاییبخش میهنی، هریک به کجا می‌رسند. این یک نبرد تاریخی بین ارتجاع و انقلاب، بین واپسگرایی و ترقیخواهی و بین گذشته و آینده است.» (پیام رادیو تلویزیونی مسعود رجوی در بیست و چهارمین سالگرد انقلاب ضدسلطنتی ۲۹ بهمن ۱۳۸۱ نشریه مجاهد شماره‌ی ۶۱۷ صفحه‌ی اول و تیتربزرگ نشریه)

شما در آخرین نشست که با نیروهایتان قبل از حمله داشتید گفتید: «اگر حمله‌ای به اشرف یا قرارگاه‌های دیگر چه عمدی و چه سهوی انجام گیرد ما به سوی مرزها پیش خواهیم رفت و عاشوراوار به دشمن حمله می‌کنیم.» همچنین تأکید کردید: «چنانچه آمریکایی‌ها جلوی شما را گرفتند بگویید، آی ام گوئینگ تو مای هوم I am going to my home»

لا بد خیلی‌ها خام‌خیالانه جمله‌ی مزبور را هم حفظ کرده بودند.

تحت تأثیر همین تحلیل و القانات شما سه هفته قبل از حمله‌ی نظامی آمریکا و نیروهای ائتلاف به عراق وقتی با بالاترین مسئولان سیاسی مجاهدین در خارج از کشور موضوع حمله‌ی نظامی آمریکا به عراق و تبعات نظامی و سیاسی آن را مطرح کرده و در مورد احتمال حمله‌ی نظامی به پایگاه‌های مجاهدین و خلع سلاح آن‌ها را مطرح کردم آن‌ها ساده‌انگارانه و البته با تبختر ناشی از نشناختن خود و محیط پیرامون‌شان پاسخ دادند مگر ما منتظر چنین شرایطی می‌مانیم، با کلاشنیکف‌هایمان به داخل میهن می‌رویم! شما هنوز مجاهدین را نشناخته‌اید.

به واقعیت پیش‌رو نگاه کنید. تشکیلات نظامی مجاهدین کاملاً از بین رفته است. تشکیلات سیاسی در اروپا است و شما از نظرها پنهان و رزمندگان ارتش آزادیبخش به عنوان «پناهجو» در «زندان لیبرتی» زیر آتش و بمب و کمترین امکانات منتظر که کمیساریای عالی پناهندگان و دولت‌های «امپریالیستی» و به ویژه آمریکا آن‌ها را به عنوان «پناهنده» بپذیرند. البته بدون آن که به زمان‌بندی خاصی باور داشته باشم قبول دارم که «بحران سراپای رژیم را فراگرفته و توفان در راه است.»

از منظر سیاسی در اولین روزهای پایان جنگ و سقوط صدام حسین دوران حضور ارتش آزادیبخش در عراق به پایان رسیده بود. این قبل از آن بود که رزمندگان «ارتش آزادی بخش» به عنوان افراد غیرنظامی مشمول کنوانسیون ۴ ژنو شوند. خروج شما از عراق از منظر سیاسی اعلام همین موضوع بود. ارتش رسمی به ویژه از نوع «ارتش آزادیبخش» به تعبیر و تأکید شما با حضور فرمانده در کنارش معنی پیدا می‌کند. شما سال‌ها پیش و به ویژه در جنگ خلیج اول در قبال اصرار مشاوران‌تان مبنی

بر ترک عراق، به درستی تأکید می‌کردید خروج‌تان از عراق به هر دلیل یعنی قبول شکست خط تشکیل ارتش آزادی‌بخش و یا به پایان رسیدن دوره آن است. این را در نظر داشته باشید که قبل از سقوط عراق با چشم‌اندازی که شما می‌دیدند مریم رجوی و مهوش سپهری را که از وی به عنوان «سپهسالار» ارتش آزادی‌بخش نام می‌بردید خارج کردید. پیام سیاسی خروج شما از عراق در ابتدای اشغال این کشور توسط نیروهای ائتلاف، چه بخواهیم چه نخواهیم به منزله‌ی پایان یک دوره و آغاز یک دوره جدید است.

به لحاظ نظامی از زمانی که مجاهدین را خلع سلاح کردند و یک فشنگ هم در «اشرف» باقی نماند یعنی ارتش منحل شده است. ارتش بی سلاح در هیچ جای دنیا وجود ندارد. شعار «مجاهد بی سلاح خطرناکتر از مجاهد با سلاح است» با تئوری ارتش آزادی‌بخش و «جنگ آزادی‌بخش نوین» نمی‌خواند. این شعار مرا به یاد تبلیغات رژیم می‌اندازد که می‌گوید بعد از «تحریم»‌ها که کمر اقتصاد کشور را شکسته، ما قوی‌تر از قبل شده‌ایم.

از وقتی هم که قرارگاه اشرف به شهر اشرف و فرمانده آن به شهردار تبدیل شد و رزمندگان به جای سلاح، آلات موسیقی به دست گرفتند و یا به هیأت دانشجوی در آمدند این تغییر پذیرفته شد. سردادن شعار «رفراندوم، رفراندوم، این است شعار مردم» هم در همین راستا بود. از وقتی مجاهدین تک به تک التزام دادند و کتباً نوشتند که به شکل غیرقانونی و بدون اجازه مسلح نمی‌شوند و «خشونت» را محکوم کردند، یعنی دیگر ارتشی وجود ندارد. ارتشی که نمی‌تواند از خود حفاظت کند چگونه می‌خواهد مردم ایران را آزاد کند؟

شما می‌گفتید «استراتژی جنگ آزادی‌بخش نوین در تهاجم مطلق جواب دارد و نه در تدافع» کدام «تهاجم مطلق» آیا ایستادن در اشرف و خطاب به سربازان عراقی «بیا بیا» گفتن و زیر چرخ‌های تانک رفتن «تهاجم مطلق» است؟ شما قبلاً می‌گفتید انقلابی بدون سلاح معنا ندارد؛ هرکس گفت من انقلابی‌ام بگوئید اسلحه‌ات کو؟

هرچند شما با اطمینان خاطر می‌گفتید: «ارتش آزادی‌بخش ملی ایران عالیترین ثمره و بیمه‌نامه‌ی مبارزات صد ساله‌ی اخیر مردم ایران از مشروطه به بعد است که مجاهدین آن را پس از طی کردن و ارتقای خط مشی‌های دیگر برای سرنگونی دشمن ضدبشتری بنیاد گذاشته‌اند» اما به نظر من دیگر شانس برای این شیوه از مبارزه باقی نمانده است. امروز بحث بر سر ارتش آزادی‌بخش ملی نیست. بحث بر سر محل اسکان مجاهدین به عنوان شهروندان غیرنظامی است. به همین دلیل است که شما امروز شعار «برپا» داده و از جوانان میهن می‌خواهید در جاجای میهن اشغال شده تشکیل یگان‌های ارتش آزادی‌بخش دهند.

تشکیل یگان‌های ارتش در داخل کشور

شما در نشست تحلیل اوضاع با نیروهایتان در پاییز ۹۱ بعد از آن که «ارتش آزادی‌بخش» بطور تمام و کمال منحل شد و ظرف تشکیل آن (اشرف) نیز به درخواست آمریکا تخلیه شد و نیروها به «زدان» لیبرتی منتقل شدند به جای پذیرش واقعیت به دنبال «فانتزی» رفته و دستور برپایی ارتشی خیالی در ایران را داده و «خطاب به نیروهای انقلاب دمکراتیک مردم ایران در داخل ایران به ویژه جوانان اشرف نشان و عناصر انقلابی» تأکید کردید:

«آهای بچه‌های سراسر میهن اشغال شده. منظورم همان انقلابیون مجاهد و مبارز و اشرف نشان است بلادرنگ برای برپا کردن و آماده سازی تیم‌ها دسته‌ها و یگان‌های ارتش آزادی اقدام کنید و آماده باشید. بلادرنگ برای آن شروع به فکر و طراحی کنید. در سراسر میهن اشغال شده تا در زمان موعود در لحظه‌ی مناسب فرصت و فرصت‌های طلایی از دست نرود. بر عهده هر ایرانی آزاده که می‌خواهد یوغ ستم آخوندی را درهم بشکنند، و خواهان سرنگونی این رژیم پلید است. علیه فاشیسم و استبداد مذهبی است و مخصوصاً بر عهده جوانان دلیر و اشرف نشان است که تیم‌ها و دسته‌ها و یگان‌های ارتش آزادی رو به هر میزان که می‌توانند در هر کجا از ارس تا خلیج فارس از خراسان تا خوزستان. از تبریز تا سیستان و بلوچستان و از کردستان و کرمانشاه تا یزد و کرمان برپا و برای آن اعلام آمادگی بکنند. محقق کردن سرنگونی دشمن ضدبشتری آن هم به دست خودمان و توان خودمان و با همان منطق «کس نخارد» حالا با تشکیل یگان‌های ارتش آزادی وظیفه‌ای است مبرم و میهنی برای تمام آزادگان ایران زمین به ویژه برای جوانان دلیر و غیور اشرف نشان.

بار خدایا در این وظیفه‌ی ملی انقلابی و میهنی آن‌ها رو در هر کجا که هستند مدد کن. مخصوصا با مشعل تکثیر شده اشرف و مجاهدانش در هر کوی و برزن در هر شهر و منطقه و روستا به جانب برپا کردن یگان‌های ارتش آزادی که طبعاً در برگیرنده ارتش قیام هم هست و آن کارکرد را هم خواهد داشت بپا خیزند و پیش بتازند.»

نیروهایتان هم شعار می‌دادند «بهاران ایران- ارتش مریم در تهران»

آیا اعلام تشکیل این یگان‌ها یادآور ادعای سال ۶۴ شما مبنی بر تشکیل «واحد‌های رزمی سیاسی- نظامی در ۲۳ منطقه‌ی کشور و تعیین فرماندهان واحد‌های رزمی در جنگل‌های گیلان، جنگل‌های مازندران و فرماندهان پیشمرگان» نیست؟ «ارتش مریم» که نمی‌تواند به «اشرف» برگردد چگونه می‌خواهد به «تهران» برود؟ کدام یگان‌های ارتش آزادی؟ کدام نیروهای گوش به فرمان در داخل کشور؟ اگر در شرایط دیکتاتوری و اختناق حاکم بر کشورمان امکان تحقق چنین امری بود چرا زودتر دست به کار نشدید؟ چرا وقتی ارتش آزادی بخش منحل شد و افراد آن به عنوان پناهجو به «زندانیان لیبرتی» برده شدند به این فکر افتادید؟ اگر امکان تشکیل چنین یگان‌هایی در کشور بود چرا به عراق رفتید؟ چرا در بدترین شرایط به قول خودتان بدترین انتخاب را کرده و به کشوری که با میهن‌مان در حال جنگ بود رفتید؟

شما از آن‌ها می‌خواهید برای تشکیل یگان‌ها «بلادرنگ شروع به فکر و طراحی» کنند. خوب اگر چنین کاری امکان‌پذیر بود خود شما چرا نکردید که حالا مسئولیت را به دیگری واگذار می‌کنید آن‌هم به بی‌تجربه‌ترین افراد؟ شما به خاطر اختناق و سرکوب شدید حاکم بر کشورمان و دلایل عدیده‌ی دیگر از تشکیل ساده‌ترین هسته‌ها در داخل کشور عاجز بودید و هستید حالا از یک مشت جوان بدون تجربه می‌خواهید بدون درنگ «برای برپا کردن و آماده سازی تیم‌ها، دسته‌ها و یگان‌های ارتش آزادی اقدام» کنند و آماده باشند. تا کی قرار است شعارهای بی‌محتوا و غیرعملی بدهید؟

شما در دیماه ۹۱ دوباره در نشست با نیروهای مجاهدین در لیبرتی مدعی تکثیر «اشرف در جای جای میهن اشغال شده» هم شدید:

«بعد از «برپا» دادن به ارتش آزادی در داخل میهن اشغال شده که اشرف در جای جای آن تکثیر شده است، به او و خامنه‌ای می‌گوییم: منتظر شعله‌ور شدن همین شعارها و همان فرماندهی ارتش آزادیبخش که زهر آتش بس را هم به حلقوم‌تان ریخت، باشید...»

چرا نمی‌خواهید متوجه شوید جامعه کلاس درس نیست و شما هم مبصر کلاس نیستید که هرگاه تشخیص دادید فرمان «برپا» و «برجا» دهید. هرجایی قوانین خاص خود را دارد. چرا زمانی که اشرف در «اقتدار» بود و ارتش آزادیبخش به انواع و اقسام تسلیحات، مجهز بود و مرزها تا حدودی روی شما باز بود، فرمان «برپا» ندادید و اشرف در «جای جای میهن اشغال شده» تکثیر نشد؟

مگر شما در پاسخ به بی‌عملی مردم در سال‌های گذشته و ضرورت تشکیل ارتش آزادیبخش در خاک عراق نمی‌گفتید، تا پشت دروازه‌های تهران و شهرهای بزرگ نرسیم کسی دستی بالا نمی‌کند؟ شما از آن‌جایی که بر خلاف نظر امثال علی زرکش اعتقادی به حرکت توده‌ها نداشتید، معتقد به سرنگونی نظام از طریق «جنگ آزادیبخش نوین» بودید در حالی که در ۲۵ سال گذشته مطلقاً نتوانستید از این استراتژی استفاده کنید. هر عملیات نظامی هم که بوده چریکی بوده که ربطی به جنگ آزادیبخش نوین و استراتژی آن ندارد. بیش از یک دهه هم هست که یک ترقه از جانب شما شلیک نشده است.

مریم رجوی در شهریورماه ۱۳۹۱ در گفتگو با یورونیوز به صراحت تأکید کرد که سازمان از سال ۱۳۸۰ به مبارزه مسلحانه پایان داده‌اند.

<http://persian.euronews.com/2012/10/03/iran-resistance-group-seeks-to-build-on-non-terror-status>

و شما در آبان ماه ۱۳۹۱ از برپایی یگان‌های ارتش در داخل کشور می‌گویید. اگر امکان عملیات بود که شما مدعی کنار گذاشتن آن در سال ۱۳۸۰ نمی‌شدید و یا از آن زمان تا کنون عملیاتی انجام می‌دادید. شرایط به شما تحمیل شده است. چرا در جریان جنبش ۱۸ تیر ۱۳۷۸ که ۵ روز تهران زیر پای دانشجویان می‌لرزید و خبر اول رسانه‌های بین‌المللی بود فرمان «برپا» ندادید؟ چرا اشرف تکثیر نشد؟ چرا در جریان جنبش ۸۸ که هفت ماه تهران در زیر پای ولایت فقیه می‌لرزید فرمان «برپا» یی یگان‌های ارتش ندادید و مدعی شدید که می‌خواهید بروید در خاوران چادر بزنید؟ چرا شعار «درود بر رجوی» شنیده نشد؟ در حالی که پیشتر بارها مدعی شده بودید در تظاهرات‌های مردمی شعار «درود بر رجوی» سر داده شده است. چرا در جریان تیر ۱۳۷۸ و جنبش ۸۸ که همه‌ی نگاه‌ها متوجه‌ی ایران بود و دوربین‌ها روی ایران متمرکز شده بود کسی چنین چیزهایی نشنید؟ آن موقع تشکیل چنین «یگان‌ها» و «دسته‌ها» یی وظیفه‌ی «ملی و میهنی» نبود؟ شما صحبت عناصر سرکوبگر رژیم را که با مقاصد خاص مطرح می‌شود بیرون می‌کشید که به نقش مجاهدین در همه‌ی نابسامانی‌ها اشاره می‌کنند و آنگاه حقانیت خود را نتیجه می‌گیرید. خود شما بهتر می‌دانید آن‌ها هر ندایی را به مجاهدین وصل می‌کنند تا بهتر و ساده‌تر بتوانند آن را سرکوب کنند. اگر بخواهیم ادعاهای کذب عناصر رژیم را بپذیریم بایستی ادعای برادر احمدی‌نژاد مبنی بر ارتباط این دولت و به ویژه رحیم‌مشایی و «جریان انحرافی» با مجاهدین و «اشرف» یا ادعای واعظ طبسی مبنی بر این که «حلقه انحرافی شاخه‌ای از مجاهدین خلق است» را هم بپذیریم. یک بام و دو هوا که نمی‌شود. به این جاها که می‌رسید اخبار منتشره از سوی رژیم را سانسور می‌کنید و در جای دیگر به آن استناد می‌کنید و پایه‌ی تحلیل‌تان قرار می‌دهید.

چرا نمی‌پذیرید اشرف بر خلاف ارزیابی شما که آن را «کانون استراتژیک نبرد» معرفی می‌کردید برجسته شده و به تسخیر نیروهای ارتجاع درآمده است و عوامل آن‌ها در آن جا جست و خیز می‌کنند؟ چرا به فکر چاره نمی‌افتید؟ چرا به دنبال راهکار جدید مبتنی بر واقعیات نمی‌روید؟ چرا امکانات مالی و نیرویی و تبلیغی سازمان را به جای صرف مبارزه با رژیم صرف تبلیغ بی‌سرانجام بازگشت از «لیبرتی» به «اشرف» می‌کنید و فکر و ذکر نیرو را از نقطه‌ی اصلی به فرعی می‌کشانید؟ اگر امکان حضور در «اشرف» بود که آن‌جا را ترک نمی‌کردید. به نظر من همانقدر که امکان دارد حزب بعث دوباره به قدرت برگردد امکان بازگشت مجاهدین به «اشرف» هم هست. ۴ سال پیش نوشتم که امکان ادامه‌ی حضور در اشرف نیست و آینده درستی حرفم را نشان خواهد داد. همان موقع نوشتم عراقی‌ها برای کشتار مجاهدین دست به کار خواهند شد و آمریکایی‌ها همچون اعدام صدام حسین از خود سلب مسئولیت خواهند کرد. شما می‌توانید هنوز لجاجت کنید و واقعیت را نپذیرید و مجاهدین بهای سنگین آن را با پوست و گوشت و خون‌شان بپردازند.

چه کسانی قرار است یگان‌های ارتش را تشکیل دهند؟

۴ سال قبل پیش‌بینی کردم که بعد از انحلال ارتش آزادی‌بخش شما به دنبال اعلام آبرومندانه بیرونی آن هستید و حالا پیام دادن به جوانان داخل کشور نشأت گرفته از حقیقتی است که سال‌ها پیش روی آن دست گذاشته بودم. وگرنه واقعیت انحلال ارتش که ۱۰ سال است به شما تحمیل شده.

یگان‌های ارتش را چه کسانی می‌خواهند تشکیل دهند؟ مخاطب شما چه کسانی هستند؟ آیا همان کسانی که مخاطب پیام ۲۸ مرداد ۱۳۸۸ شما بودند؟ همان کسانی که از آن‌ها خواستید مساجد را به تسخیر خود در آورند؟ «امسال در ماه روزه تا آن‌جا که می‌توانید تلاش کنید مساجد از چنگ آخوندهای دین فروش حکومتی آزاد شود. از فرصت گردهمایی و تجمع در مسجدها در شبهای رمضان استفاده کنید. مسجد برای همین کار است. مسجد بایستی کانون ضدارتجاع و ضد دیکتاتوری و کانون قیام و انقلاب دموکراتیک مردم ایران گردد. یاد پدر طالقانی به‌خیر که هر گاه در زندان و تبعید نبود. در دهه ۴۰ و ۵۰ مسجد هدایت را در خیابان استانبول به کانون ضدارتجاع و ضد دیکتاتوری و به کانونی برای تجمع و آموزش و قوت قلب مجاهدان و مبارزان آن روزگار تبدیل می‌کرد. هم‌چنین به محلی برای کمک به آنهایی که باید کمک کرد. از همین حالا برای استفاده از این فرصت و برای آزاد کردن مساجد از دست حکومت طراحی کنید....»

پیش به سوی آزاد کردن مسجدها از جاهلیت و ارتجاع و از شرک و بت پرستی. رمضان امسال این چنین مبارک می‌شود.»

<http://www.hambastegimeli.com/node/3368>

حتی در روزهای «خون و قیام» هم جوانان میهن توجهی به فرامین شما نکردند حالا که شب تار است. چرا درس نمی‌گیرید؟ چرا تغییر دوران و نسل را نمی‌پذیرید؟ چرا در پیله‌ای که به دور خود تنیده‌اید فرو می‌روید؟ نمی‌دانم چه شناختی از داخل کشور و نسل جوان دارید که چنین بیانیه‌هایی صادر کرده و چنین فرامینی می‌دهید؟ از ظاهر امر چنین بر می‌آید که در «غار اصحاب کهف» به خوابی ۳۰ - ۴۰ ساله رفته‌اید. شرایط امروز میهن‌مان کجا و دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی که مردم هنوز از نعمت تلویزیون برخوردار نبودند کجا؟ آیا نمی‌دانید حاکمیت ۳۵ ساله مذهبی دل و دماغی برای مردم باقی نگذاشته که به مسجد بروند. شما از نوستالژی دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ حرف می‌زنید امروز کسی گوشش به این حرف‌ها بدهکار نیست. چند نفر پیام شما به عنوان رهبر مقاومت را به گوش جان خریدند و مسجدها را از دست حکومت آزاد کردند یا در این جهت تلاش کردند؟ جوان ایرانی کجا و مسجد و منبر کجا؟ آیا رمضان آن سال «مبارک» شد؟

نگاهی به این اسامی بکنید: علی صارمی - جعفر کاظمی - محمدعلی حاج آقایی - محسن دگمه‌چی - غلامرضا خسروی، جواد لاری - علی معزی - المیرا (فرح) واضحان (همراه اعضای خانواده) - زهرا (محبوبه) منصوری - صدیقه مرادی - کبری بنزاده امیرخیزی - کفایت ملک محمدی - برادران بنزاده امیرخیزی (محمد و همسرش شهلا زرین‌فر، حمید، اصغر) - ناصر سوداگری و همسرش طاهره پوررستم و پسرشان پویان سوداگری - دینا کریمی راهجودی - زهرا صفایی - محمدعلی منصوری - محسن دانش‌پور مقدم (و پسرش احمد و همسرش مطهره بهرامی حقیقی و عروس‌اش ریحانه حاج ابراهیم دباغ) - هادی قائمی - مجید رضایی - هادی عابد باخدا - خسرو رهنما - اصغر محمودیان - محمود مغاری - علی عبادی - علیرضا شریعت‌پناه - رسول تبریزی - محمود ذاکری - محمدباقر ذاکری - اسدالله هادی - حسن فتحعلی آشتیانی - اصغر قطنانی - مخصوص بخارایی - عباس اسفندیاری - تیمور رضایی - پرویز ورمزیار - نازیلا دشتی و همسرش هانی بازولو و (فرزندانشان هود و حامد یازرلو) - علی جان گرایی همراه همسرش شهناز کی‌پور و فرزندانشان (آزاده و محسن گرایی) - حمید آقاقدیر اصفهانی - جواد علیقلی و همسرش زهرا علیقلی - حمید برهان - شیرمحمد رضایی - زهرا اسدپور گرجی و فرزندانش (فاطمه و رضا جوشن)، ماشاءالله حائری، ایوب پرکار، دینا کریمی و پسرش حنیف عطارزاده، بخشی از زندانیان سیاسی سابق مجاهد هستند که دوباره در سال‌های اخیر دستگیر شده‌اند و من از آن اطلاع دارم. تعدادی از افرادی که در بالا نام بردم از بیماری‌های صعب‌العلاج و خطرناک رنج می‌برند و جانشان به شدت در خطر است.

این‌ها اسامی زندانیان سیاسی مجاهد است. شاید برای کسانی که شناختی از اوضاع و احوال ندارند مایه‌ی دلگرمی باشد اما برای من برعکس مایه‌ی دلسردی است. این‌ها اکثریت قریب به اتفاق‌شان دوستان من هستند یا با آن‌ها آشنایی دارم. غالباً بین ۵۰ تا ۷۰ سال سن دارند؟ در کجای دنیا افرادی تا این حد فرتوت و از کار افتاده پیش‌تاز تشکیل یگان‌های ارتش آزادی بخش در شرایط اختناق کامل می‌شوند؟

شما از محمد حاج آقایی با بیش از ۶۰ سال سن و جعفر کاظمی ۴۸ سال سن و عبدالرضا قنبری در همین حدود به عنوان خبرنگار سیمای آزادی بصورت یک بار مصرف استفاده کردید. بچه‌های دیگری هم که با آن‌ها همکاری می‌کردند حدوداً ۵۰ ساله بودند. دو نفر اول به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند و سومی همچنان زیر حکم اعدام است. کار خاصی هم نکرده است. در روز عاشورا یکی از مسئولان شما از جای گرم و نرم با تلفن دستی او که در خیابان بوده تماس گرفته و خواسته است به عنوان گزارشگر سیما از صحنه گزارش دهد. همین را رژیم جنایتکار بهانه‌ی اعدام او کرده است.

علی صارمی هم ۶۲ ساله بود. با چنین میانگین سنی حتی اگر افراد شوریده و سربدار هم که باشند نمی‌توانند تشکیل یگان‌های ارتش دهند. ما بعد از ۱۰ سال که از حبس آزاد شدیم هنوز پدرانمان ۶۰ ساله نبودند. مادرانمان ۵۰ ساله نبودند. واقعیت‌های جامعه را بپذیرید. ما در دهه‌ی ۶۰ در زندان به کسی که ۵۰ ساله بود «پدر» می‌گفتیم و حتی نمی‌گذاشتیم کارهای سنگین را انجام دهد. زندانیان سیاسی که امروز به عنوان هوادار مجاهدین در زندان هستند این دسته افراد را تشکیل می‌دهند و به ندرت افرادی را که به نوعی در ارتباط با خانواده‌ها و زندانیان سیاسی سابق بوده‌اند می‌توان به آن‌ها اضافه کرد. این نشان‌دهنده‌ی دایره‌ی بسته‌ای است که مجاهدین در حال حاضر در آن قرار دارند. متأسفانه شما هنوز دستگاه داخل کشورتان روی زندانیان سیاسی سابق و خانواده‌هایشان و خانواده‌ی اعدام‌شدگان سوار است. خون جدیدی به قدر نیاز به مجاهدین تزریق نمی‌شود. بی‌خود نیست رژیم همه‌ی فشارش را روی خانواده‌ها و نزدیکان و بستگان قتل‌عام‌شدگان، جاودانه‌ها و مجاهدین ساکن اشرف و لیبرتی گذاشته است. چون در ارتباط با شما خیالش بطور نسبی از طرف مردم راحت است.

«در مبارزه‌ی اینترنتی» دانشجویان و هواداران شما از سیستان و بلوچستان اطلاعیه می‌دهند و آمادگی خود را برای تشکیل یگان‌های ارتش اعلام می‌کنند. ظاهراً ۱۱ یگان آمادگی خود را اعلام کرده‌اند. در سایت مجاهدین اعلام می‌کنید: «به دنبال فراخوان رهبر مقاومت مبنی بر برپایی یگان‌های ارتش آزادی، شاهد موجی از استقبال و اعلام آمادگی برای تشکیل این یگان‌ها در میهن اسیر بودیم.»

<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=118851>

نگاهی به بیانیه‌های انتشار یافته در سایت مجاهدین، باعث افسوس آدمی می‌شود و بر این همه خام‌خیالی و تبلیغات غیرواقعی تأسف می‌خورد.

بیانیه دانشجویان اردبیل به مناسبت ۱۶ آذر و اعلام آمادگی برای پیوستن به یگانهای ارتش آزادیبخش

<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=119914>

بیانیه دانشجویان خوراسگان اصفهان به مناسبت ۱۶ آذر

<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=119980>

گرامیداشت ۱۶ آذر و اعلام آمادگی برای تشکیل یگانهای ارتش آزادی توسط دانشجویان

«جمعی از دانشجویان رشت در دانشگاه آزاد، دانشگاه پیام نور، دانشگاه علمی و کاربردی و دانشگاه غیرانتفاعی کوشیار و جمعی از دانشجویان دانشگاه آزاد گرگان طی بیانیه‌های جداگانه بی ۱۶ آذر، روز دانشجو را گرامی داشتند. در بیانیه دانشجویان دانشگاه آزاد گرگان ضمن تجلیل از این روز تاریخی آمده است: آمادگی خود را برای تشکیل یگانهای ارتش آزادیبخش اعلام می‌داریم... همگی ما در پاسخ به فرمان رهبر مقاومت جان بر کف فریاد برمی‌آوریم.. حاضر، حاضر، حاضر انجمن مهندسان عمران استان گلستان طی اطلاعیه‌ی ضمن گرامیداشت روز دانشجو اعلام کرد: ۱۶ آذر امسال با پیام انگیزاننده آقای مسعود رجوی مبنی بر تشکیل یگانهای آزادی رنگ و بویی دیگر گرفته است. انجمن مهندسان عمران با الگو گرفتن از برادران و خواهرانمان در اشرف و لیبرتی و همصدا با آنان آمادگی خود را اعلام می‌دارد تا طومار این حاکمیت ضدبشری هر چه زودتر در هم پیچیده شود.»

<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=119783>

پیام دانشجویان جنوب ایران، به مناسبت ۱۶ آذر و تشکیل یگانهای ارتش آزادیبخش

<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=119936>

پیام دانشجویان سقز به مناسبت ۱۶ آذر

<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=119981>

مریم رجوی در همین رابطه می‌گوید:

«این تحول [بیرون آمدن مجاهدین از لیست تروریستی آمریکا] همچنین امکان تجدید قوای جنبش مقاومت در داخل کشور و گسترش واحدهای مقاومت و بهم‌پیوستن آنها را فراهم کرده است. بله اثر بسیار مهم، آغاز روند تازه‌ای برای سازمان‌دادن یگان‌های مقاومت در ایران است. این تحول بر مردم، به‌ویژه جوانان مبارک باد.»

http://www.maryam-rajavi.com/index.php?option=com_content&view=article&id=798:-2013&catid=9:2009-08-04-19-10-46&Itemid=55

اقدامات شما انسان را به یاد فرمان تشکیل هسته‌های مقاومت در داخل کشور در دهه‌ی ۶۰ و هنگامی که همه‌ی نیروهایتان را از کشور خارج کرده بودید می‌اندازد. اگر امکان چنین امری بود چرا نیروهای تشکیلاتی خودتان را خارج کرده بودید و از مشتی جوان بی تجربه می‌خواستید بدون ارتباط تشکیلاتی رأساً خود دست‌به‌کار شوند؟ آیا واقعاً «روند تازه‌ای برای سازمان‌دادن یگان‌های مقاومت» آغاز شده است؟ چه پارامتری دلیل این تحول بوده است؟ اگر دم شما اینقدر مسیحایی است چرا زودتر این کار را نکردید؟ چرا پیش از سقوط صدام حسین این کار را نکردید؟ چرا قبل از این که مجاهدین در لیست‌های تروریستی قرار بگیرند جوش و خروشی در داخل کشور نبود؟ یادتان هست پس از فروپاشی عراق و واقعه‌ی ۱۷ ژوئن چگونه مدعی تأسیس انجمن‌های کارگری و زنان و دانشجویی و زندانیان سیاسی و ... حامی مجاهدین در داخل کشور شدید؟ یکی از آن‌ها وجود خارجی نداشت. این انجمن‌ها بخشی از مبارزه‌ی اینترنتی شما بودند و نه مبارزه‌ی واقعی. هرچقدر تشکیل آن انجمن‌ها واقعی بودند برپایی این یگان‌ها هم واقعی هستند. حالا تا می‌توانید اطلاعیه‌های صدمن یک‌بار بدهید که در تاریخ ۲۲ اسفند ۸۱ «یک واحد ارتش آزادی‌ضمن تبریک پیشاپیش سال نو به مجاهدان آزادی در زندان لیبرتی و اشرف و اشرف نشانان سراسر جهان حمایت همه‌جانبه خود را از فراخوان سازمان برای چهارشنبه سوری اعلام کرد.»

http://www.hambastegimeli.com/index.php?option=com_content&view=article&id=40020:2013-03-12-20-00-13&catid=15:2009-10-10-12-50-13&Itemid=55

این به اصطلاح واحدها در چهارشنبه‌سوری چه کار کردند؟ چرا هیچ‌کس اثری از آن‌ها در ایران ندید؟ هیچ گزارشی در این مورد انتشار نیافت. الا این که شما خودتان را از تک و تاب نیانداختید و مدعی شدید مثلاً چندتا سطل آشغال در فلان نقطه آتش زده شده است و یا صدای نارنجک و ترقه شنیده شده است.

پایان استراتژی «جنگ آزادیبخش نوین» با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت

اساساً پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و برقراری آتش بس، فلسفه‌ی «جنگ آزادیبخش نوین» زیر سؤال رفته بود. شما در ۲۰ سال گذشته تلاش کردید بر خلاف مسیر آب حرکت کنید و از روزه‌ها به نفع خود و به منظور پیشبرد خطی که درست می‌دانستید استفاده کنید که جواب نداد و عاقبت واقعیت در عمل به شما تحمیل شد. بماند که هنوز به لحاظ نظری خود را از تک و تاب نیانداخته‌اید.

شما برای تشکیل ارتش به عراق که به قول خودتان بدترین گزینه بود، رفتید؛ چون در جای دیگری امکان تشکیل آن نبود. این عزیمت را نیز کوتاه مدت (۲-۳ ساله) می‌دیدید و تأکید می‌کردید که اگر حضور مجاهدین در عراق طولانی مدت شود به ضد خود تبدیل خواهد شد. متأسفانه پیش‌بینی شما درست از آب در آمد و رژیم در بیست سال گذشته و به ویژه پس از پذیرش قطعنامه توانست از حضور شما در عراق برای سیاه‌نمایی چهره‌ی مجاهدین استفاده کند. این حضور در عراق و تبلیغات منفی رژیم تأثیرات منفی جدی بر روی مردم در ارتباط با مجاهدین داشت و دارد. شما هم به خاطر حضور در عراق هیچ گاه به طور جدی نه می‌توانستید و نه می‌خواستید که در ارتباط با حضورتان در عراق برای مردم روشنگری کنید و از تأثیرات منفی تبلیغات رژیم بکاهید. البته چنین کاری هم سخت و دشوار و گاه امکان‌ناپذیر بود.

بدتر از آن به خاطر نپذیرفتن واقعیت و برای نگاه‌داشتن مجموعه‌ای که از میان بهترین فرزندان میهن‌مان تهیه کرده بودید، دست به اقدامات عجیب و غریب و ناشایستی زدید که به شدت به چهره‌ی شما و به اعتبار مجاهدین چه در سطح ملی و چه بین‌المللی ضربه زد.

همانطور که شما به درستی می‌گفتید مراودات سیاسی و اقتصادی و تعهدات بین‌المللی دولت‌هایی که در حالت جنگ با رژیم نبودند اجازه تشکیل ارتش در خاکشان را نمی‌داد. پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و شروع مذاکرات بین دو کشور همین شرایط برای عراق هم پیش آمد. عراق مجبور بود دست به عصا راه برود. با وجود آتش بس بین رژیم و دولت عراق دیگر امکان عملیات منظم بر علیه رژیم از بین رفته بود.

شما علیرغم این که فرماندهان ارتش بارها آمادگی و توان رزمی خود برای سرنگونی رژیم را اعلام می‌کردند خود بهتر می‌دانستید که در شرایطی که موجود بود با ۴۰۰۰ نیرو توان نظامی این کار را هم نداشتید. اصلاً این که ارتش آزادیبخشی دو دهه منتظر بنشیند تا در یک روز فرضی حمله‌ای برای سرنگونی یک رژیم انجام دهد ذهنی است. «ساعت سین» که اعلام می‌کردید و ... بر پایه‌ی واقعیات نبود. عراق هم به خاطر آتش بس و الزامات آن اجازه چنین کاری را نمی‌داد. اگر می‌داد هم محدود و به شکل عملیات ایزدایی بود نه عملیات مؤثر و پیگیر و دامنه دار. نه اجازه‌ی آزادسازی شهر و یا حمله وسیع و گسترده. حتی هنگامی که روابطش با رژیم رو به بهبود می‌رفت اجازه‌ی عملیات ایزدایی را هم نمی‌داد.

عملیات چریک شهری مجاهدین در دوران خاتمی نیز طبق ارزیابی قبلی شما که من بارها شنیده بودم به نوعی بازگشت به عقب و نافی جنگ آزادیبخش نوین بود ولی توضیحی در مورد آن داده نشد.

بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ بایستی خط جدیدی دنبال می‌شد چرا که شرایط به کلی عوض شد. بایستی همان موقع واقعیت پذیرفته می‌شد و طرحی نو با توجه به شرایط جدید در منطقه درانداخته می‌شد. ارتش آزادی بخش در شرایطی به وجود آمده بود که جنگی در مرزهای ایران جریان داشت. از وضعیت اقتصادی فاجعه‌بار که بگذریم مردم خسته از جنگ و بی‌حاصلی آن چشم امید به نیرویی داشتند که به جنگ پایان دهد، سربازان عمر و آتیه خود را تلف شده می‌دیدند، نیروهای رژیم درگیر جنگی فرساینده و بدون آینده بودند. در این شرایط ارتش آزادیبخش با اقبال روبرو بود. شعار صلح و پایان جنگ را می‌داد. برای همین چه به لحاظ نیرو و چه عملیات رو به گسترش بود. اما پس از پذیرش قطعنامه از سوی خمینی شرایط درست بر عکس شد. شرایط در فردای پذیرش قطعنامه از سوی خمینی با روز قبل آن یکسان نبود. بدون شروع دوباره جنگ تازه‌ای در منطقه، زمینه برای فعالیت ارتش آزادیبخش به وجود نمی‌آمد و نمی‌آید. برای همین مجاهدین از صلح خاکستری صحبت می‌کردند و تابلوی اصلی که رسم می‌کردند، شروع جنگی دوباره تحت عنوان «صدور بحران و تروریسم» از سوی رژیم بود. این تابلو خواسته و تمایل شما بود و در واقعیتهای سیاسی ایران و منطقه جایی نداشت.

این امکان پس از اشغال کویت و جنگ «خلیج» اول برای همیشه از بین رفت. دعوا و جنگ همیشه دو طرف دارد. شما این واقعیت را در نظر نمی‌گرفتید. چرا که مشخص بود دولت عراق دیگر توان درگیر شدن در جنگی تازه را ندارد و در مقابل زیاده‌طلبی‌های رژیم کرنش خواهد کرد. رژیم هرچه توطئه می‌کرد هم عراق امکان پاسخگویی نداشت. بارها پایگاه‌های مجاهدین را با بمب و ۷۷ موشک و بمباران سنگین هوایی هدف حمله قرار داد اما عراق هیچ واکنشی نشان داد. چرا که نمی‌توانست چنین کاری کند. عراق در بحران بود. تعادل قوا در منطقه و در سطح بین‌المللی به نفع رژیم و به ضرر عراق بود. شرایط درست بر عکس دوران جنگ هشت ساله بود. عراق نمی‌توانست شرایط جنگی را در حالی که در تحریم کامل سیاسی و اقتصادی کشورهای عربی و آمریکایی و اروپایی بود تحمل کند. عراق روز روزش با آن همه حمایت منطقه‌ای و عربی و بین‌المللی از سال ۶۱ خواهان جنگ نبود، چگونه امکان داشت در شرایط جدید تن به جنگی دوباره با رژیم دهد؟

بخش عظیم هزینه‌های جنگ هشت ساله را کشورهای شورای همکاری خلیج می‌پرداختند که بعد از جنگ کویت به دشمن عراق تبدیل شده بودند.

شمال و جنوب این کشور منطقه‌ی پرواز ممنوع بود و عراق حاکمیتی بر آن نداشت. دولت عراق به سختی ابتدایی‌ترین مایحتاج مردم را تهیه می‌کرد و برخلاف دوران جنگ هشت ساله کشور با قطعی روبرو بود.

معلوم بود در شرایط جدید عراق از وجود مجاهدین به عنوان برگ برنده در مذاکرات و یا تنظیم رابطه با رژیم جمهوری اسلامی استفاده می‌کرد.

همه‌ی ما می‌دانیم بدون وجود یک جنگ در مرزهای غربی امکان حرکت ارتش آزادی‌بخش نبود. نه تنها امکان حرکت ارتش به لحاظ سیاسی نبود، بلکه به فرض هم که عملیات می‌کرد، امکان موفقیتی برای آن نبود. برای همین هم شما همیشه یک تابلو جنگ و یا صدور بحران را که منتهی به جنگ شود در نظر می‌گرفتید.

بدون وجود یک جنگ در مرزها غربی ایران، ارتش آزادی‌بخش با سه هزار و پانصد نیرو آن‌هم غالباً با سن‌های بالای ۴۰ سال در زمان سقوط صدام حسین و ۵۰ سال در حال حاضر و با توجه به مصدومیت‌های جدی که در عملیات‌های ارتش آزادی‌بخش و تهاجمات تروریستی رژیم متحمل شده‌اند چه کاری می‌توانستند بکنند؟ در ارتش‌های کلاسیک هم نیروهای رزمنده ۲۰ تا ۲۵ ساله‌اند. بقیه نیروی ستادی هستند.

شما خودتان می‌گویید بردیا امیر مستوفیان عضو سازمان مجاهدین خلق ایران یکی از افراد گروه سوم انتقالی به لیبرتی، طبق گواهی دکتر «به علت انتظار خسته کننده و بدرفتاری» از پای در آمده است. بدرفتاری را هم چنین تعریف کرده‌اید: «از ساعت ۸ صبح روز یکشنبه ۱۸ مارس زیر کنترل و بازرسی وسایل شخصی بودند که تا صبح دوشنبه ۱۹ مارس بطول انجامید... در نتیجه متقاضیان پناهندگی، تمام طول شب را در سرما در اتوبوس‌ها منتظر شدند و تنها در ساعت ۶/۳۰ صبح سه شنبه موفق به پیاده شدن شدند.»

http://iran-fshagari.com/index.php?option=com_content&view=article&id=5323:catrin&catid=1:2010-12-28-06-01-50&Itemid=2

آیا چنین نیرویی می‌تواند رزمنده باشد و در صحنه‌ی نبرد بدون داشتن سلاح کافی بیش از صد نیروی جوان رژیم کارایی داشته باشد و آن‌ها را از پا در بیاورد؟

محمود عطایی رئیس سابق ستاد ارتش آزادی‌بخش در ارتباط با سپاه پاسداران و وارفتگی آن می‌گوید:

«میزان داوطلبان در سپاه پاسداران از ۸۰ درصد به ۲۰ تا ۳۰ درصد تقلیل پیدا کرده است. به این ترتیب سپاه مجبور است جای کادرها و نیروهای با تجربه را با نیروهای وظیفه پر کند» (نشریه مجاهد شماره‌ی ۴۱۰ بیست و یکم مهرماه ۱۳۷۷)

او این روند را نشانه‌ی اضمحلال سپاه می‌داند که البته ناشی از خوش‌خیالی است. اما حتی با پذیرش این موضوع توجه داشته باشید شما با رنگ کردن موی رزمندگان ارتش و در حالی که هیچ نیروی «داوطلب» یا «وظیفه» به شما نمی‌پیوندند خود را به لحاظ نظامی نیروی برتر صحنه و «بالنده» معرفی می‌کنید، عجیب نیست؟

شما بهتر از هر کسی به غیرکارآمد بودن «جنگ آزادیبخش نوین» بدون وجود جنگ در مرز ایران و عراق و تضعیف رژیم و استیصال مردم و ... اشراف دارید. برای همین تا زمانی که صدام حسین در قدرت بود و شما به مراتب جوان‌تر بودید با وجود آن که دائماً فاز و مرحله‌ی سرنگونی اعلام می‌کردید و «ساعت سین» و حمله را وعده می‌دادید و فرماندهان ارتش اعلام آمادگی برای انجام عملیات سرنگونی می‌کردند، عملیاتی نکرده و از مرز نگذشتید. بعضی وقت‌ها مثل دوران مرگ خمینی هم مدعی بودید که می‌خواستیم حمله کنیم اما صدام حسین اجازه نداد! به نظر می‌رسد این بیشتر به منظور توجیه نیروهایی مطرح می‌شد که یادشان بود وعده داده بودید در صورت مرگ خمینی اگر شده با دست خالی و چماق هم وارد میدان می‌شویم و گر نه خط استحاله و ... رو می‌آید.

حتی اگر فرض کنیم چنین بوده، نشانگر این است که شما به مشکلاتی که دولت عراق به لحاظ داخلی، منطقه‌ای و جهانی با آن روبرو بوده، اشراف نداشتید و بی‌گدار تصمیم می‌گرفتید. البته عذر بدتر از گناه هم هست. در لحظات سرنوشت‌ساز در ارتباط با مقوله‌ی سرنگونی و عمل به وظیفه نیز بایستی از کس دیگری اجازه گرفته می‌شد.

شما پیش از حمله‌ی آمریکا به عراق و سرنگونی صدام حسین هم از «فروغ ۲» و رفتن به داخل کشور می‌گفتید و ... اما در وقت حمله، هیچ اقدام عملی جز پراکندگی نیروها صورت ندادید. نه امکانش بود و نه شما قصد انجام آن را داشتید. چون بهتر از هر کس به نتیجه‌ی آن واقف بودید.

شما در عملیات فروغ جاویدان که هنوز جنگ بود و منتهی صدام حسین حاضر به دادن پوشش هوایی برخلاف موافقت اولیه‌اش نشد به لحاظ نظامی شکست خورده بودید و بسیاری از نیروهایتان را از دست داده بودید چگونه ممکن بود انتظار داشته باشید که یک سال بعد در شرایطی که جنگی هم نبود به لحاظ نظامی پیروز شوید.

حتی اگر ادعای شما را بپذیریم، آیا شما این بار توقع دارید دولت نوری المالکی یا دولت بعدی عراق و یا آمریکا چنین اجازه‌ای دهند؟ حالا که محصور در «لیبرتی» هستید و به خاطر کارشکنی‌های دولت عراق قادر به رفع و رجوع مشکل «فاضلاب» آن‌جا هم نیستید چگونه می‌توانید چنین فانتزی‌هایی برای خود بسازید؟

اگر تا روز سقوط صدام کورسوی امیدی بود، بعد از آن دیگر امیدی به کارا بودن این شیوه از مبارزه نیست. چرا که مجاهدین علاوه بر این که خلع سلاح شده‌اند تعهد داده‌اند که دیگر بدون اجازه مسلح نیز نشوند. برای همین رو به داخل ایران آورده‌اید و از جوانان ایرانی می‌خواهید دست به کار تشکیل یگان‌های ارتش شوند. امروز دیگر اداره‌ی عراق به دست آمریکا هم نیست. این که روزی عراقی‌های متحد رژیم دوباره اجازه‌ی حمل سلاح به شما بدهند و مجاهدین پس از پشت سر گذاشتن موانع مختلف خود را به مرزهای بین‌المللی برسانند و از آن‌جا به نیروهای تا دندان مسلح رژیم حمله کنند و از قضا پیروز هم بشوند تقریباً یک رویای کودکانه و فانتزی است که در عالم واقع جایی ندارد.

فرار از پاسخگویی در مورد استراتژی و تاکتیک

شما در «سلسله آموزش برای نسل جوان در داخل کشور» در «پیام به رزمندگان ارتش آزادی و نیروهای انقلاب دموکراتیک در سراسر میهن اشغال شده» برای شانه خالی کردن از پاسخگویی به سؤالات «تاکتیکی» و «اجرایی» گفتید:

«جواب سؤالات تاکتیکی و اجرایی و جزیی را از من انتظار نداشته باشید. لازمه جواب دادن به این قبیل سؤال‌ها ورود و اشراف به جزییات است. بنابراین اگر امکان دسترسی و ارتباط با ستاد اجتماعی مجاهدین در داخل کشور را ندارید، باید خودتان با مشورت جمعی راه‌حل پیدا کنید. در مورد راه‌حل‌های مختلف تابلو نویسی کنید و پس از بحث و مشورت کافی مناسبترین آن را انتخاب کنید. منظور راه‌حلی است که کمترین ضرر و بیشترین فایده را داشته باشد. راه‌حلی که طبعاً بالاترین ضربه را به دشمن ضدبشری بزند.»

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=20022>

در مورد تاکتیک‌ها که جوانان خودشان تابلو بکشند و تصمیم بگیرند. بنابر این هیچ رهنمودی از سوی مجاهدین نیست. ارتباط با «ستاد اجتماعی مجاهدین در داخل کشور» که خودتان می‌دانید واقعی نیست.

حال ببینیم رویکرد شما در مورد استراتژی چیست؟

«در پاسخ به سؤالات استراتژیک مربوط به قیام و سرنگونی هم از اول روشن باشد که از بسیاری وجوه، در حال حاضر نمی‌توان و نباید به آن‌ها جواب داد یا بیهوده به دنبال جواب‌های موهوم و ذهنی گشت که پاسخ دادن به آنها موقوف به واقع شدن و تحقق چیزهایی است که هنوز واقع نشده است. می‌خواهم بگویم که کار تحلیل و تفکر منطقی این نیست که غیب‌گویی یا طالع‌بینی کند بلکه بر اساس شرایط مشخص تحلیل مشخص ارائه می‌دهد. یعنی اگر شرایطی هنوز مشخص نیست یا ما نمی‌توانیم مشخص بودن آنها را فهم کنیم، باید قبل از هر چیز به فهم آن شرایط و خاصه‌ها پردازیم. چنانکه می‌دانید در جریان شناخت علمی، باید گام به گام از مشاهده واقعیات و تجربه (یعنی آزمون و خطا)، به فرضیه (همان تابلو نویسی‌های مختلف) و سپس به قانونمندی‌ها و اصول اساسی و نهایتاً به یک تئوری فراگیر علمی راه برد.»

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=20022>

مسئله‌ی استراتژی را هم که به سادگی حل و فصل کردید. خودشان «تابلو» بکشند.

در مورد پاسخ به سؤالات هم گفتید:

«نکته چهارم که باید با صراحت با شما درمیان بگذارم این است که به برخی سؤالات هم، نمی‌توان و نباید به‌طور عام و علنی جواب داد. ملاحظات و محدودیت‌های اطلاعاتی و امنیتی و دست‌بستگی‌های سیاسی آن هم برای جنبش و سازمانی که از همه سو زیر ضرب است برای همه قابل فهم است...»

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=20022>

رهبری که در ارتباط با «استراتژی» و «تاکتیک» رهنمودی ندارد بدهد، جواب به سؤالات را هم به دلایل گوناگون نمی‌دهد، در «غیبت» هم به سر می‌برد پس چه مشکلی را حل می‌کند؟ با این تفسیر چه چیزی از شیر بی یال و دم و اشکم پاسخگویی و مسئله حل‌کنی می‌ماند؟ جهت اطلاع خوانندگان بایستی بگویم من تا به حال در طول ۱۸ سال گذشته علیرغم وعده و وعیدهای مختلف بالاترین مسئولان مجاهدین حتی جواب یکی از سؤالاتم را بصورت غیرعلنی نگرفته‌ام.

شما قبلاً گفته بودید:

«در استراتژی نمی‌توان دوگانه بود. استراتژی بایستی دارای مونیسم، یعنی یگانگی باشد. دوگانگی یا دوالیسم استراتژیک یعنی این که من از یک طرف فکر کنم که سرنگونی با ارتش آزادیبخش امکان‌پذیر است و از یک طرف هم با عنصر بین‌المللی، مثلاً توسط آمریکا یا انگلیس. ابدأ.» (مجاهد شماره‌ی ۳۶۹ بیست و چهارم آذر ۱۳۷۶)

حالا که اشرف و ارتش آزادیبخش منحل شده‌اند، مونیسم استراتژی شما را چگونه می‌توان دید؟

شما موظف هستید توضیح دهید استراتژی ارتش آزادیبخش و جنگ آزادیبخش نوین شما با توجه به شرایط عراق و منطقه چگونه می‌خواهد صورت تحقق به خود بگیرد؟ چگونه با «یگان‌های ارتش آزادیبخش» که دستور «برپایی» آن را در داخل کشور داده‌اید پیوند می‌خورد؟

شما پیش‌تر گفته بودید:

مدعیان مبارزه مسلحانه و ارتش آزادیبخش و هرکس که ابزار و شکل اصلی دیگری جز مبارزه قهرآمیز و ارتش آزادیبخش برای سرنگونی ارائه می‌دهد، بی‌گفتگو مبلغ یک خط انحرافی (اپورتونیستی) است. (نشریه مجاهد شماره ۳۷۱ هشتم دیماه ۱۳۷۶) متأسفانه شما به خاطر این موضع‌گیری حالا نمی‌خواهید واقعیت پیش‌رو را بپذیرید تا مبادا مجبور به پاسخگویی شوید.

شما در آبان‌ماه ۱۳۷۶ با طرح «سه سؤال کلیدی» گفتید:

«من سه سؤال به شما می‌گویم تا پیش پای هر مدعی بگذارید و به عنوان شاخص کندوکاو کنید. ... اگر می‌خواهی سرنگون کنی، با چه وسیله‌یی می‌خواهی این کار را انجام دهی؟ مثلاً می‌خواهی از راه دور با انتقاد سیاسی یا فرهنگی، رژیم را سرنگون کنی؟ یا می‌خواهی با مبارزه‌ی قهرآمیز و با ارتش آزادیبخش و حمایت مردم آن را سرنگون کنی؟ هرکس که مدعی است می‌خواهد رژیم را سرنگون کند، باید به این سؤال جواب دهد. والا جدی نیست. ... مبارزه‌ی مسلحانه که اکنون در عالی‌ترین و متکامل‌ترین شکل خود در ارتش آزادیبخش تجسم یافته است، اصل پایه‌یی و مبنای لازم برای سرنگونی و مبارزه میهنی-انقلابی در برابر ارتجاع ضدملی و ضدبشری است. بنابراین نقض این مبنا و شرط لازم برای سرنگونی و استقرار دموکراسی و حاکمیت مردم انحراف و اپورتونیسم راست است.»

(تحلیل وضعیت رژیم پس از سه‌سرگی و موقعیت مقاومت، سخنان رهبر مقاومت با شماری از هواداران مجاهدین- انتشارات ایران کتاب دیماه ۱۳۷۶ صفحه‌های ۸۴ و ۸۵)

صرف‌نظر از این که بنا به ادعای شما در دادگاه انگلیس شورای رهبری مجاهدین رأی به کنار گذاشتن مبارزه مسلحانه داده حالا که ارتش آزادیبخش ملی منحل شده و شما رسماً آن را پذیرفته‌اید و رزمندگان سابق به عنوان پناهجو و یا قول شما به عنوان زندانی در «زندانی لیبرتی» به سر می‌برند چگونه می‌خواهید سرنگونی را محقق کنید؟ «عالی‌ترین و متکامل‌ترین شکل» مبارزه‌ی مسلحانه چگونه عملی می‌شود؟

شما خیال خود و نیروهای تان را راحت کرده و گفته‌اید در شرایط کنونی «تحلیل کردن تهدید اصلی است» همچنین تأکید کرده‌اید که سؤالاتی از این دست حرام و مرز سرخ است و فقط باید خود را به رهبری سپرد و او هر وقت که صلاح بداند پیام می‌دهد و مسائل را می‌شکافد.

بیرون آمدن از لیست تروریستی بر اساس پذیرفتن واقعیت‌ها

بایستی پذیرفت دنیای واقعی خارج از ذهن ما وجود دارد که بر اساس تمایلات ما حرکت نمی‌کند. چنانچه در مورد خارج شدن نام سازمان از لیست «تروریستی» دولت‌های اروپایی و آمریکا به الزامات قرار داده شده از سوی آنها تمام و کمال گردن گذاشتید. اجازه دهید کمی از فضای احساسی به وجود آمده فاصله بگیریم و یک بار دیگر به بررسی چگونگی نحوه‌ی خروج مجاهدین از لیست تروریستی بپردازیم.

۱- جدا از صحت و سقم ادعاهای صورت گرفته، شما با ارائه‌ی اسناد و شهادت شهود در دادگاه انگلیس رسماً اعلام کردید که مبارزه مسلحانه را در خردادماه ۱۳۸۰ کنار گذاشته و تصمیم‌گیری در این مورد به سختی تصمیم‌گیری در مورد ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بود.

۲- سازمان مجاهدین برخلاف میل اش مجبور به تحویل کلیه سلاح‌هایش به ارتش آمریکا شد و برخلاف تمایل و ارزیابی اش نه تنها هیچ‌گاه این سلاح‌ها دوباره به مجاهدین برگشت داده نشدند بلکه نابود هم گردیدند.

۳- کلیه اعضای مجاهدین و ارتش آزادیبخش مجبور به نوشتن تعهدنامه‌ای شدند که در آن خشونت و تروریسم را محکوم کرده و متعهد شدند که دوباره مسلح نخواهند شد.

۴- اعضای ارتش آزادی‌بخش بر خلاف میل‌شان مجبور به کنار گذاشتن لباس نظامی شدند.

۵- با وجود آن که همه‌ی این اقدامات از سوی مجاهدین صورت گرفت اما دولت آمریکا حاضر به بیرون آوردن نام مجاهدین از لیست تروریستی نشد و آن را منوط به خروج این سازمان از کمپ اشرف کرد. ظرفی که در آن ارتش آزادیبخش تشکیل شده بود نیز بایستی از بین می‌رفت. «اشرف» سمبل ارتش آزادی‌بخش و قرارگاه آن بود. تأکید مقامات عراقی، بین‌المللی و آمریکایی برای خروج از اشرف و حضور در کمپ لیبرتی از همین‌جا ناشی می‌شد و گرنه چه فرقی می‌کند تشکیلات مجاهدین در اشرف باشد یا لیبرتی؛ حضور موقت مجاهدین در عراق در اشرف باشد یا لیبرتی؟

چند سال پیش تأکید کردم آمریکا با استفاده از فرهنگ «سخت‌نگیر» آمریکایی قدم به قدم و آهسته آهسته سیاست‌اش را پیش خواهد برد.

دولت اوپاما و وزارت‌خارجہ دیگر توجیهی برای قراردادن نام مجاهدین در لیست تروریستی نداشتند. دادگاه از آن‌ها خواسته بود دلایل‌شان را اعلام کنند. آن‌ها مجبور به بیرون آوردن نام مجاهدین بودند یا بایستی به تبعات حقوقی آن تن می‌دادند که برای وزارت‌خارجہ سنگین بود و می‌توانست مشکلات زیادی را در آینده برای آن‌ها و سیاست‌خارجی آمریکا به وجود آورد. چون دیگر گروه‌هایی که در لیست تروریستی بودند نیز می‌توانستند به حکم دادگاه استناد کرده و مشکلات عدیده‌ی حقوقی ایجاد کنند. با این حال وزارت‌خارجہ تا دقیقه ۹۰ موضوع را کش داد.

وقتی تلاش کردم این موضوعات را در گفتگو با بی بی سی و مقالاتم باز کنم و توضیح بدهم که اساس داستان حقوقی است و نه گشایش سیاسی و یا تغییری در سیاست رسمی آمریکا در برخورد با مجاهدین، تعدادی کوتاه‌نظر با ادعاهای به اصطلاح «چپ» و «ضدامپریالیستی» شروع به داستان‌سرایی کردند که گویا توافقاتی شده و امپریالیسم قرار است عنقریب از آن‌ها تحت عنوان «چلبی» و ... استفاده کند. خود شما بهتر می‌دانید در اپوزیسیون ایران چیزی که یافت می‌نشود عقلانیت است. حال شما مختارید روی بیرون آمدن از لیست تروریستی تا می‌توانید تأکید کنید و آن را پیروزی بزرگ و فتح‌المبین و ... جلوه دهید اما واقعیت آن‌گونه که می‌گویید نیست. این پیروزی آنقدر بزرگ نیست که شما صلاح نمی‌بینید با اتکا به آن «ظهور» کنید فقط باز شدن رسمی دفتر شورای ملی مقاومت در واشنگتن را گشایش بزرگ جلوه می‌دهید. دفتری که بیش از دو دهه در آمریکا بطور رسمی فعال بود و اعضای آن در دورانی که نام مجاهدین در لیست تروریستی بود بطور غیررسمی و با اطلاع مقامات آمریکایی به فعالیت‌های پیشین خود ادامه می‌دادند و در رسانه‌های آمریکایی حاضر می‌شدند. حتی چه بسا موفق به اجرای طرح قدیمی انتقال مریم رجوی به آمریکا شوید که به نوبه‌ی خود خوب است اما چاره‌ساز و راهگشا نیست.

تن دادن به آنچه تسلیم و وادادگی خوانده می‌شد

نگاه به گذشته برای همه‌ی ما می‌تواند درس آموز باشد. ما شاهد بودیم که در جریان جنگ بیروت در تابستان ۱۹۸۲ نیروهای فلسطینی بعد از گذشت بیش از هفتاد روز مقاومت بی‌سابقه در معاهده‌ای که عرفات با فیلیپ حبیب فرستاده ویژه ریگان بست، پذیرفتند که با تضمین دولت آمریکا با به جا گذاشتن تسلیحات‌شان و با سلاح‌های شخصی سوار کشتی‌های یونانی که ساف اجاره کرده بود شده و به صورت دسته‌جمعی از بیروت خارج شوند و به کشورهای تونس، یمن، الجزایر و ... بروند. این معاهده و عقب‌نشینی در حالی صورت گرفت که بیروت و مردم بی‌پناه لبنان و فلسطین و کمپ‌های آوارگان زیر آتش و بمباران‌های بی‌وقفه‌ی هواپیماها و قایق‌های توپدار اسرائیلی از آسمان و دریا و هجوم شش لشکر از ده لشکر ارتش اسرائیل بودند. گفته می‌شد در حدود ۱۹ هزار کشته روی دست مردم لبنان مانده بود، برای نجات جان مردم بی‌دفاع و محاصره شده که از گرسنگی و بیماری و فقر و نداری و جراحات جنگی در استیصال مطلق به سر می‌بردند و آتش جنگ داخلی از همه سو

زبانه می‌کشید بایستی چنین کاری انجام می‌گرفت. اقدام مسئولانه همین بود. بماند که نیروهای فلسطینی از سوی نیروهای لبنانی مانند امل و مسیحیان و دروزی‌ها و... هم برای ترک بیروت زیر فشار بودند. «کمیته نجات» هم خواهان همین مسئله بود. تمام دولت‌های عربی هم دارای همین نظر بودند. اما در آن زمان حرکت مسئولانه عرفات که در واقع به او و جنبش فلسطین تحمیل شده بود از سوی شخص شما انحراف، وادادن و یک خبط سیاسی و استراتژیکی معرفی شد! اما همه‌ی ما شاهد بودیم که خود شما در شرایطی به مراتب سهل‌تر بدون آن که مقاومتی از سوی نیروهای مجاهد صورت گیرد مجبور شدید دستور خلع سلاح نیروهای تان را بدهید و حتا یک فشنگ هم در اشرف و نزد مجاهدین باقی نماند. سلاحی که «ناموس» مجاهد خلق خوانده می‌شد تحویل «دشمن غدار» و «اصلی» خلق‌های تحت ستم و «سد اصلی زمان» داده شد.

شما در نشست‌های مجاهدین از دوران جنگ جهانی دوم و هجوم متفقین به ایران می‌گفتید و این که چگونه سربازان «رضا خان قلدر» سلاح‌هایشان را در جوی آب انداختند و در مقابل قوای دشمن مقاومت نکردند. سؤال من این است چرا مجاهدین در مقابل نیروهای «ائتلاف» در جریان حمله به عراق ایستادگی نکردند و «خلع سلاح» را پذیرفتند. آیا اگر این حمله از سوی نیروهای کرد صورت گرفته بود داوطلبانه «خلع سلاح» می‌شدید؟ آیا پذیرش درخواست آمریکایی‌ها به خاطر آن نبود که «سنبه پرزور بود»؟

شما زنده ماندن تعدادی از زندانیان سیاسی در جریان کشتار ۶۷ را وا دادن معرفی کردید. نوشتن انزجارنامه برای زندانیان مجاهد و پذیرش نماز خواندن اجباری و ... برای زندانیان مارکسیست را در دادگاهی که بازتاب اجتماعی نداشت به نوعی «خیانت» خواندید. بماند که اکثریت کسانی که اعدام شدند هم انزجارنامه نوشته یا راضی به نوشتن آن بودند! اما واقعیت‌های سخت دنیا و مبارزه، مجاهدین را مجبور کرد علاوه بر خلع سلاح تک به تک «انزجارنامه» بنویسند و «دستخط» بدهند. فرق «دستخطی» که آمریکایی‌ها گرفتند با فرق «دستخط» هایی که شما و یا رژیم و ... می‌گیرید در این است که اولی در شکلی متمدانه و با ادبیاتی قابل قبول و حقوقی و دومی با شکلی بدوی گونه و تحقیرآمیز تنظیم می‌شود. این ترجمه‌ی متن «دستخطی» است که کلیه اعضای مجاهدین که در عراق بوده‌اند آن را امضا کرده‌اند:

«توافقنامه برای افراد سازمان مجاهدین خلق ایران

به شما آزادی از کنترل و بازداشت در ازای قول تان مبنی بر برآورده کردن شرایط مشخص ارائه می‌شود. در ازای قول‌هایتان، شما در اولین فرصت منطقی عملی از کنترل و بازداشت نیروهای چند ملیتی - عراق آزاد می‌شوید. لطفاً توافقنامه زیر را بخوانید. اگر با رعایت این شروط موافق هستید پایین صفحه را امضا کنید.

توافقنامه

من آگاهانه، مشتاقانه و داوطلبانه وارد این توافقنامه با نیروهای چند ملتی - عراق می‌شوم. من با موارد زیر موافقم:

الف: شرکت در تروریسم و یا حمایت از آن را رد می‌کنم.

ب: کلیه تجهیزات و تسلیحات نظامی تحت کنترل و مسئولیت‌ام را تحویل داده‌ام.

ج: خشونت را رد کرده و بصورت غیرقانونی اسلحه برداشته و در هیچ عمل خصمانه‌ای دخالت نمی‌کنم. از قوانین عراق و احکام مربوطه‌ی سازمان ملل متحد مادامی که در این کشور اقامت دارم اطاعت می‌کنم.

متوجه هستم هنگامی که گزینه‌های با دوام در دسترس باشد من آزاد خواهم بود این کشور را ترک کرده و به میهنم بازگردم. متوجه هستم که تعدادی از این گزینه‌ها شامل موارد ذیل هستند: بازگشت به میهنم، پذیرش در یک کشور ثالث، تقاضا از وزارت مهاجرت برای تمدید اقامت در عراق یا تقاضا از سازمان‌های بین‌المللی از قبیل کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد.

موافقت می‌کنم مادامی که این گزینه‌ها دنبال می‌شوند با نیروهای چند ملیتی - عراق همکاری کنم. موافقت می‌کنم که همچنان در کمپ اشرف در بازداشت نیروهای چند ملیتی - عراق تا زمانی که این گزینه‌ها تکمیل شوند بمانم؛ اگر هریک از شروط این توافقنامه را نقض کنم تحت تعقیب یا توقیف و مجازات‌های اجرایی قرار بگیرم. من قول می‌دهم با دقت مطابق این توافقنامه عمل کنم.»

اگر شما یا مریم رجوی این توافقنامه را امضا نکرده‌اید به این علت است که در عراق نبوده‌اید و گرنه شما هم آن را امضا می‌کردید اما مژگان پارسایی به عنوان «ما به ازای» شما و صدیقه حسینی و زهره اخیانی به عنوان مسئول اول مجاهدین و شورای رهبری مجاهدین تک به تک به فرمان شما آن را امضا کرده‌اند. بنابر این خواهی نخواهی شخص شما و مریم رجوی هم این «توافقنامه» را امضاء کرده‌اید. روی این مورد در حکم دادگاه انگلیس برای خارج کردن نام مجاهدین از لیست تروریستی تأکید شده است.

شما می‌دانید وقتی در این «انزجارنامه» که از آن به عنوان «توافقنامه» یاد می‌شود «خشونت» و «تروریسم» محکوم می‌شود معطوف به اعمال قبلی مجاهدین است. از نظر کسی که این «انزجارنامه» را تنظیم کرده عملیات مجاهدین «خشونت» و «تروریسم» بوده است. درست مانند زمانی که من برای آزادی از زندان «دستخط» داده و «منافقین» را محکوم می‌کردم و قول می‌دادم که با آن‌ها ارتباط نگیرم. خیلی واضح است که «منافقین» به چه کسانی اطلاق می‌شود. امروز نمی‌توانم مدعی شوم از نظر من «منافقین» خمینی و اعوان و انصارش بودند و من در نوشته‌ام آن‌ها را مدنظر داشتم.

متأسفانه شما به کسانی که زبان انگلیسی بلد نبودند گفتید امضای این نوشته به معنای آن است که می‌خواهید در اشرف بمانید! آن‌ها نمی‌دانستند چه چیزی را امضا می‌کنند. شما حتی به نیروهایی که از جان و مال و هستی‌شان گذشته‌اند نیز راست نمی‌گویید.

امیدوارم شما در آن لحظات خطیر که نیروهای مجاهد دو دستی سلاح‌هایشان را به آمریکایی‌ها تحویل می‌دادند و «انزجارنامه» می‌نوشتند به یاد عرفات و زندانیان سیاسی و موضع‌گیری‌های قبلی‌تان افتاده باشید و به قدر کافی عبرت گرفته باشید.

حکم صادره از سوی «کمیسیون تجدید نظر سازمان‌های ممنوعه» **proscribed organizations appeal commission** در نوامبر ۲۰۰۷ که به «حکم دادگاه انگلیس» معروف شد و بخاطر آن جشن و شادمانی به پا کردید و آن را موفقیت عظیم و «فتح‌المبین» خواندید هم به قدر کافی برای کسانی که در جریان امور هستند آموزنده است.

این حکم که در ۳۶۲ بند و ۱۴۴ صفحه تنظیم شده است نشان می‌دهد که تا کجا مجبور شده‌اید به خواسته‌های آنان تن دهید و برای اثبات آن شاهد از بالاترین مسئولان مجاهدین دست‌وپا کنید. درخواست من از شما این است که متن کامل این حکم را ترجمه کرده و به «اشرفیان» و «اشرف‌نشان»‌ها بدهید تا خود بخوانند و با زوایای مختلف این «حکم» و «فتح‌المبین» آشنا شوند.

دادگاه به صراحت «عملیات»‌های مجاهدین را «خشونت» و «تروریسم» خوانده است. اما به خاطر ادعاهای رسمی شما مبنی بر کنارگذاشتن مبارزه مسلحانه، انحلال واحدهای عملیاتی داخل کشور، محکومیت تروریسم و خشونت توسط مسئول اول مجاهدین، تحویل کلیه سلاح‌ها به مقامات آمریکایی و عدم انجام عملیات نظامی بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷، نظارت دائمی نیروهای آمریکایی روی فعالیت‌های شما، و این واقعیت که لیست‌های تروریستی دائمی نیستند با صراحت خواهان بیرون آوردن نام مجاهدین از لیست مزبور شده است.

شما در دادگاه مزبور حتی مدعی شده‌اید مجاهدین به شکل رادیکال و بنیادین نسبت به گذشته تغییر کرده‌اند. در بندهای مختلف این حکم که بخشی از آن اختصاص به ادعاهای شما دارد از جمله آمده است:

«بند ۲۳-۱- کاراکتر دقیق فعالیت‌های مجاهدین بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۰۱ هرچه که باشد با موضع این سازمان در سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۷ به شکل رادیکالی متفاوت است و این موضع از سال ۲۰۰۱ تغییر کرده است.

بند ۲۳-۲- سازمان مجاهدین خلق ایران هیچ فعالیت نظامی در هیچ شکلی از آگوست ۲۰۰۱ برابر با مرداد ۱۳۸۰ نه در ایران و نه در هیچ جای دنیا نداشته است.

بند ۲۳-۳- بر می‌گردد به تصمیم سنجیده‌ای که سازمان مجاهدین در کنگره فوق‌العاده خود در عراق در ژوئن ۲۰۰۱ برابر با خرداد ۱۳۸۰ مبنی بر کنارگذاشتن کلیه عملیات نظامی در ایران اتخاذ کرد. گفته می‌شود این تصمیم در دو کنگره عادی در سپتامبر ۲۰۰۱ و سپتامبر ۲۰۰۳ به تصویب رسیده است.

بند ۲۳-۴- پس از این تصمیم، شاخه‌ی داخل کشور (ستاد داخل کشور) عملیاتش را متوقف کرده و متعاقباً بطور قطعی سازمان مجاهدین خلق کلیه واحدهای عملیاتی خود در داخل ایران را منحل کرده است.

بند ۲۳-۵- در ششم سپتامبر ۲۰۰۴ و در فوریه ۲۰۰۶ مسئول اول وقت مجاهدین در بیانیه‌های عمومی که انتشار داد به نمایندگی از مجاهدین به شکل روشن و بدون ابهام تروریسم را محکوم کرد.

بند ۲۳-۶- در اوایل ۲۰۰۴ به جز ۴ نفر تقریباً همه‌ی ۳۰۰۰ هزار نفری که در کمپ اشرف زندگی می‌کردند بطور انفرادی بیانیه‌ای را امضا کرده و به مقامات آمریکایی تحویل دادند که طبق آن در تروریسم مشارکت و یا با آن همکاری نخواهند کرد و هرگونه خشونت و عمل خصمانه را رد کردند.

بند ۲۳-۱- از سال ۲۰۰۱ سازمان مجاهدین و اعضای آن همه‌ی عملیات‌های نظامی را متوقف کرده و واحدهای عملیاتی‌شان در داخل ایران را منحل کرده‌اند.

بند ۲۳-۲- این سازمان تسلیحات نظامی خود [در عراق] را تا اوایل سال ۲۰۰۳ برای مقاصد دفاعی حفظ کرده است.

بند ۲۳-۳- این سازمان به شکل داوطلبانه کلیه تسلیحات نظامی خود را در ماه مه ۲۰۰۳ به نیروهای ائتلاف تحویل داده است.

بند ۲۳-۴- این سازمان تروریسم را محکوم و خشونت را رد کرده است؛»

از طرف شما در بند ۱۸۸ ادعا شده است که «... از تابستان و پاییز ۲۰۰۱ سیاست‌ها و فعالیت‌های سازمان مجاهدین خلق ایران به شکل بنیادین تغییر کرده است»

در تقاضای استنیاف ارائه شده از سوی شما آمده است:

«بند ۱۹۲- سازمانی که بطور مستمر مسئولیت تعداد زیادی حملات خشونت‌آمیز تروریستی علیه منافع ایرانیان در داخل کشور به مدت سالیان هرساله پذیرفته، از جمله ۹۶ عملیات در مدت سه ماه در اوایل سال ۲۰۰۱ به سادگی از پذیرش مسئولیت چنان عملیات‌هایی دست برداشته است. ...»

«بند ۲۱۴- آقای برაცი (مهدی) در پاراگراف‌های ۴ تا ۶ و ۱۱ اولین شهادت کتبی خود گفت:

پاراگراف ۴- ... من تأیید می‌کنم که در ماه ژوئن ۲۰۰۱ شورای رهبری مجاهدین تصمیم گرفت که به فعالیت‌های نظامی‌اش پایان دهد. این تصمیم در یک کنگره فوق‌العاده که در اواخر ژوئن ۲۰۰۱ در کمپ اشرف برگزار شد مورد بحث قرار گرفت و به تأیید اعضا رسید. من در آن کنگره حضور داشتم.

پاراگراف ۵- متعاقباً، در جولای ۲۰۰۱، شورای رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران این تصمیم را از طریق ابلاغ یک دستورالعمل به کلیه واحدهای سازمان مجاهدین خلق ایران در ایران و به دیگر اعضای مجاهدین به مورد اجرا گذاشت. وقتی این دستورالعمل به آن‌ها ابلاغ شد همگی از آن اطاعت کردند؛ اگر چه مشکلات ارتباطی باعث شد که چندماه طول بکشد تا همه‌ی اعضا از آن مطلع شوند.

پاراگراف ۶- مجاهدین به همه‌ی اعضای خود دستور دادند تا به عملیات نظامی‌شان در ایران پایان دهند اما ضرورت در نظر گرفتن امنیت اعضای مجاهدین در ایران باعث شد از اعلام علنی تصمیم خودداری شود. ...

بند ۲۱۵- اظهارات فوق توسط پاراگراف ۵ شهادت کتبی صدیقه حسینی مسئول اول مجاهدین به تاریخ ۲۹ آوریل ۲۰۰۷ مورد تأیید قرار گرفته است.

بند ۲۱۶- در پاراگراف ده خانم حسینی اظهار داشته است:

در یک سخنرانی در فوریه ۲۰۰۶ من توضیح دادم که سازمان مجاهدین با هر نوع خشونت مخالف است و آن را محکوم می‌کند. من همچنین تعهد سازمان مجاهدین خلق ایران به فراخوان رئیس جمهور برگزیده مقاومت در اکتبر ۲۰۰۳ برای برگزاری یک فراندوم را اعلام داشتم. این همچنان یک موضع و اصل راهنمای ما باقی می‌ماند.»

بند ۲۲۶ پاراگراف ۶ گزارش پارسایی (مژگان) مسئول اول مجاهدین تکرار و تأیید شهادت براعی و حسینی است. «بند ۲۸۵- خانم حسینی (صدیقه) در پاراگراف ۵ شهادت کتبی خود گفته است: بعد از ۲۰۰۱ سازمان مجاهدین خلق دیگر ساختار نظامی در داخل ایران نداشته و هیچ یکی از اعضای آن درگیر در عملیات نظامی، آموزش، برنامه‌ریزی، گردآوری اطلاعات، نگهداری یا به دست آوردن، تشویق یا ترغیب اعمال خشونت‌آمیز نبوده‌اند.»

<http://www.statewatch.org/terrorlists/PC022006%20PMOI%20FINAL%20JUDGMENT.pdf>

تحلیل دوگانه از رفتار آمریکایی‌ها

شما در نشست درونی مجاهدین در مورد رفتار آمریکایی‌ها با کسانی که از مجاهدین جدا شده بودند و در کمپ «تیف» بودند به شکل تحقیرآمیزی می‌گویید: «مثل تیفی‌ها که آمریکا آن‌ها را گذاشت دم کوچه و رفت ...»

چرا متوجه نیستید آمریکا همین برخورد را با شما هم کرد. آن‌ها به دنبال منافع‌شان هستند. درست است آمریکایی‌ها با وعده و وعید و به منظور تسریع در روند فروپاشی روابط مجاهدین تعدادی را به «تیف» بردند و بعد خط‌شان عوض شد و آن‌ها در آن‌جا برای ۴ سال ماندگار شدند، اما وعده و وعیده‌های زیادی هم به شما دادند که اجرا نشد. آمریکایی‌ها سلاح‌های شما را گرفتند و نابود ساختند. از شما تعهدات مختلف گرفتند، و در قبالتش جان و مال‌تان را تضمین کردند. اما به وقتش که رسید شما را در محاصره‌ی عراقی‌های تا دندان مسلح و به خون شما تشنه گذاشتند و رفتند و مسئولیتی هم در قبال جنایاتی که علیه شما صورت می‌گرفت به عهده نگرفتند. چه فرقی بین رفتار آمریکایی‌ها با ساکنان «تیف» و شما بود و هست؟ لاقلاً «تیفی»‌ها را با هلی‌کوپتر تا کردستان بردند. چرا نگاهی به حال و روز خودتان نمی‌کنید؟ کمیساریای عالی پناهندگان با «تیفی»‌ها وقتی نزد آمریکایی‌ها بودند، مصاحبه کرد، به آن‌ها «استانوی» پناهندگی داد، اما هیچ کشوری آن‌ها را نپذیرفت. این روند تا این‌جا با شما تکرار شده است.

شما هم مثل ساکنان «تیف» در معادلات عراق، روی آمریکایی‌ها خوش‌بینانه حساب می‌کردید. حتی در نشست‌های اشرف مطرح می‌کردید که آمریکایی‌ها به خاطر دخالت لجام گسیخته رژیم در عراق مجبور می‌شوند راه را برای ما باز کنند. می‌گفتید کاری می‌کنیم که سلاح‌هایمان را پس دهند. اما گذشت زمان نشان داد که شما در این موارد ذهنی و کلیشه‌ای برخورد می‌کردید و تحلیل‌های تان مبتنی بر تمایلات‌تان است تا واقعیت. و این برای یک نیروی سیاسی آفت است. درست است که رژیم در عراق توطئه می‌کرد، بسیاری از آمریکایی‌ها با بمب‌های کنار جاده‌ای رژیم کشته می‌شدند، اما این دلیلی نمی‌شد که آن‌ها به مجاهدین روی آورند و راه آن‌ها را باز کنند. معادله‌ی ایران پیچیده‌تر از این دو تا چهارتا‌های ساده‌سازانه است.

آمریکایی‌ها در دورانی که اداره‌ی عراق را به عهده داشتند برای تخفیف مشکلاتی که با آن دست به گریبان بودند از در همکاری با شما در آمدند. چرا که شما در ارتباط با فعالیت‌های رژیم در عراق اطلاعات دست اول خوبی می‌توانستید به آن‌ها ارائه دهید که جان آمریکایی‌ها را نجات می‌داد. در به وجود آوردن هسته‌های ضدبنیادگرایی در عراق که همسو با منافع آمریکایی‌ها بود می‌توانستید کمک کنید. آمریکا مثل همه‌ی نیروهای دیگر بر اساس منافعش عمل می‌کند. این همان آمریکایی بود که قبل از حمله به عراق، با رژیم مذاکره کرده بود و در قبال حمایت رژیم از حمله به عراق و ارائه همکاری‌های فنی و ... مجاهدین را بمباران کردند و ضمن آن که بخش‌هایی از اشرف و دیگر پایگاه‌های مجاهدین را با خاک یکسان کردند ده‌ها نفر از مجاهدین را در این حملات به قتل رساندند. در صورتی که آمریکایی‌ها به شما قول داده بودند که به مقرهای مجاهدین حمله نخواهند کرد و شما مدعی بودید که مختصات پایگاه‌ها و مراکزتان را به آمریکایی‌ها داده و خود را در جنگ بیطرف معرفی کرده‌اید.

الان هم با کسانی که به «لیبرتی» رفته‌اند همان برخوردی می‌شود که با ساکنان «تیف» شد. آنقدر فشار می‌آوردند و موضوع را کش می‌دهند تا هرچه بیشتر نیروها مستأصل شده و به ایران بازگردند. من ۴ سال پیش هم نوشتم وقتی مأموریت آمریکایی‌ها در عراق پایان یافت یعنی دیگر در سطح گذشته به شما نیاز ندارند. آمریکایی‌ها وقتی حفاظت از اشرف و مجاهدین را به دولت عراق سپردند، یعنی خواهی نخواهی از خود سلب مسئولیت کرده و مقام ناظر را یافته‌اند هر اتفاقی بیفتد به گردن دولت عراق خواهند انداخت و نهایتاً یک اظهار تأسف و یا محکوم کردن آبکی در پی خواهد داشت. دولت آمریکا بیشتر شاهد فعل و انفعالات خواهد بود و امکان ندارد به خاطر مجاهدین رو در روی عراق یا رژیم بایستد. آمریکایی‌ها آن جایی که منافعشان اقتضا می‌کرد حتا به خاطر جان سربازان خودشان هم رو در روی رژیم نایستادند. صدها نفرشان در لبنان کشته شدند. روزانه آمریکایی‌ها در عراق کشته می‌شدند. بارها اعلام کردند که دست رژیم در آن است اما هیچ اقدامی انجام ندادند. برای آن‌ها خون مجاهدین از خون سرباز آمریکایی رنگین تر نیست. تاکید کردم تاکنون نزدیک به ۵ هزار آمریکایی کشته شدند. بسیاری از آن‌ها در اثر توطئه‌های رژیم جان خود را از دست دادند. همه‌ی مجاهدین ۳۱۰۰ نفر هستند.

پروژه‌ی خروج شما و مریم از عراق

طبق آن‌چه شما تفسیر کرده و می‌کنید ضرورت‌ها همیشه ایجاب می‌کند که شما خود مستقیماً در صحنه‌ی نبرد نباشید اگرچه در تعریف مجاهد خلق می‌گویید:

«هر رزمنده ارتش آزادی و هر مجاهد خلق اگر از عملیات گریخته باشد، اگر شخصاً و فرداً از جانبازی گریخته باشد، زندگی‌اش ناشی از یک تقصیر است. وقتی که نفس کشیدن و زندگی آدمی ناشی از یک تقصیر باشد، پس نفس‌اش حرام است. تباه است. مگر این‌که در فکر چاره باشد.»

شما همیشه خود را «مجاهد خلق» معرفی کرده‌اید اما از تعریفی که برای آن می‌شود مستثنی هستید چرا که تفسیر آن با شماست.

شما بارها به مناسبت‌های مختلف گفته‌اید: «مجاهدین، اگر قرار باشد شکست بخورند تا آخرین نفرشان باید کشته شوند.» بسیار خوب چنانچه به این مسئله باور دارید چرا این موضوع بایستی تنها شامل افراد محصور در لیبرتی و اشرف شود؟ چرا شما و مریم و بقیه از آن مستثنی هستید؟ مگر شما «مجاهد» نیستید؟ چرا نماندید تا چنانچه لازم شد «تا آخرین نفر» کشته شوید.

البته ضرورتی که ایجاب می‌کند شما در صحنه‌ی نبرد و عملیات نباشید برای پیامبر اسلام و علی‌بن‌ابیطالب نبود. این دو شخصاً و در کنار هم در خط مقدم نبرد و خطرناک‌ترین موقعیت‌ها حضور می‌یافتند. هر دوی آن‌ها زخمی می‌شدند، احتمال کشته شدن هر دو بود. پیامبر اگر کشته می‌شد جریان وحی منقطع می‌شد. اهمیت او برای آینده‌ی اسلام و دینی که ارمغان آورده بود بسیار بیشتر از اهمیت شما برای «مقاومت» ایران بود. حسین‌بن‌علی هم که شما می‌گویید خاک پایش را توتیای چشم می‌کنید شخصاً پرچمدار عاشورا بود. او خیمه‌هایی را که در تیررس شمر و حرمله و خولی و ... بود تنها نگذاشت. وقتی شعار «هیئات من‌الذله» می‌داد خود جلو دار بود، چیزی نگذشت که سرش بر بالای نیزه رفت.

با توجه به اعتقادتان به «عاشورا»، با توجه به شرکت پیامبر اسلام و علی‌بن‌ابی‌طالب در خط مقدم جنگ‌ها و الگوبرداری شما از ازدواج‌های پیامبر، با توجه به این که پیش از حمله‌ی آمریکا به عراق «ذوالفقار» دو دم «علی» را دست گرفتید و شعار «هیئات من‌الذله» سر دادید و پیشتر وقتی جنگ کویت تمام شد و آب‌ها از آسیاب افتاد در بحث «صلیب» به مجاهدین بشارت داده بودید: «اگر اتفاقی بیافتد اول از همه مریم به صلیب کشیده خواهد شد و بعد تک تک کسانی که با من پیمان می‌بندند و آخرین نفر هم من خواهم بود...» ترک عراق و نماندن در کنار «اشرفیان» و شریک نشدن در سرنوشت آن‌ها با هر توجیهی اقدامی «محمدی»، «علوی» و «حسینی» و در یک کلام ناب ایدئولوژیک چنان‌که توصیف می‌کردید نیست.

شما خود واقف هستید ضرورت‌های سال ۶۰ برای خروج از کشور هم این بار در میان نبود. شما «تنها آلترناتیو دمکراتیک» را تشکیل داده بودید، به قول خودتان آینده تضمین شده است، بال سیاسی یعنی «مریم» را هم همراه با دستگاه سیاسی عریض و طویلی به خارج گسیل داشته بودید، خودتان هم که می‌گویید در آینده ایران نمی‌خواهید هیچ پستی را داشته باشید، پس چرا در کنار رزمندگان در «اشرف» نماندید تا با آن‌ها هم سرنوشت شوید؟ چه ایرادی داشت همچون «حسین» در کربلا «سرور شهیدان» می‌شدید؟ یا در صورت دستگیری احتمالی مقاومتی حماسی در زیر شکنجه و ... نشان می‌دادید.

وقتی شما مجاهدین و «اشرف‌نشان»‌ها را در دهان گرگ تنها می‌گذاشتید و می‌رفتید معلوم نبود در وانفسای عراق چه بر سر آن‌ها خواهد آمد. با توجه به نیروهایی که می‌رفتند زمام امور در عراق را به دست گیرند هیچ‌کس نسبت به زنده ماندن یک نفر از «اشرفیان» خوشبین نبود.

خودتان هم می‌دانستید این کار پسندیده نیست. مسئولان مجاهدین خبر خروج شما و مریم رجوی از عراق را از نیروهایی که جانشان را در طبق اخلاص گذاشته بودند مخفی کرده بودند و تا مدت‌ها با گذاشتن نشست‌های متعدد وانمود می‌کردند که جان شما و مریم در خطر است. خبر از موشک خوردن دفتر مریم را روی تابلو نصب می‌کردید و نیروها تصور می‌کردند او زیر بمباران بوده است! این در حالی بود که مریم رجوی در پاریس به سر می‌برد. هدف شما این بود که در این نشست‌ها رزمندگان ارتش که هیچ آینده‌ای برایشان متصور نبود و جان‌شان به شدت در خطر بود از مسئولان مجاهدین خواهش کنند که برای حفظ جان رهبری چاره‌ای بیاندیشند اما از بد حادثه دولت فرانسه به اورسورواز حمله کرد و مریم رجوی و ۱۶۰ مجاهد را دستگیر کرد و سازمان با تأخیر در اشرف از آن پرده برداشت.

«خواهر مریم» که قرار بود اولین به صلیب‌کشیده‌ی عاشورای مجاهدین در عراق باشد در پاریس دستگیر شده بود با این حال مجاهدین در اشرف بایستی «شرم» می‌کردند که چرا او در فرانسه دستگیر شده است.

متأسفانه شما نشست‌های غیرقابل توجیه «شرم» را در اشرف سازماندهی کردید و عده‌ای هم که نقش خود را به خوبی بازی می‌کنند تو سر و کول خود می‌زدند و با ناسزا به خودشان می‌گفتند: «من بودم که باعث شدم خواهر مریم دستگیر شود». افراد پس از این نشست بایستی دستخط می‌دادند و از این که باعث دستگیری مریم رجوی شده بودند ابراز «شرم» می‌کردند. کسانی که در همان روزها در بدترین شرایط در بیابان‌های عراق زیر بمباران بزرگ و وسیع آمریکایی‌ها بودند و بدون داشتن کمترین امکانات از طرف مزدوران «سپاه ۹ بدر» و نیروهای «یه‌کتی» مورد حمله قرار می‌گرفتند بایستی شرم می‌کردند که چرا مریم رجوی در پاریس دستگیر شده است. آن‌ها چه کاری از دست‌شان بر می‌آمد خدا می‌داند. مگر آن‌ها در تصمیم‌گیری کوچک‌ترین شرکتی داشتند که خود را مسئول می‌دیدند.

آقای رجوی دفاعیات شما در دادگاه سال ۱۳۵۰ نشانگر آمادگی شما برای «شهادت» بود. اما شما به خوبی تبیین کرده‌اید که انسان‌ها تغییر می‌کنند، چنانکه روابط درونی مجاهدین هم تغییر کرده است. ما از تلاش برای تشکیل جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی به جایی رسیدیم که در اشرف غذای ویژه برای اعضای ارشد شورای رهبری تهیه می‌شد، شکلات‌های فرانسوی و سوئیسی برایشان خریداری می‌شد، خودروها و اتاق کار آن‌ها را کس دیگری برایشان تمیز می‌کرد، برای ترده‌هایشان از لندکروزهای آخرین مدل استفاده می‌کردند و حتی جنس لباس نظامی‌شان متفاوت بود. همه‌چیزشان با بقیه فرق می‌کرد. امکاناتی که شما از آن برخوردار بودید خود حدیث دیگری است.

شما و کشتار مجاهدین در اشرف

شما از کشتار مجاهدین در ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ و ۶ و ۷ مرداد ۱۳۸۸ می‌گویید. اگر مقاومت برای نگهداری تپه‌ماهورهای اشرف آنقدر مهم بود که ده‌ها تن کشته و صدها زخمی به خاطر آن دادید چرا بعد از این که از کشته‌ها پشته ساختند بلافاصله عقب‌نشینی کرده و عراقی‌های خونریز به خواسته‌هایشان رسیدند؟ چرا بعداً پذیرفتید که اشرف را تخلیه کنید؟

شما برای دفاع از اشرف و جلوگیری از انحلال آن خودکشی جمعی را توصیه و توجیه ایدئولوژیک کرده بودید. شقوق مختلف آن را نیز مورد بررسی قرار داده بودید. بپذیرید گاهی اوقات واقعیت‌ها بزرگتر از ذهن من و شما هستند و به ما تحمیل می‌شوند.

رهبری «دیصلاح» و کارآمد نبایستی تابع احساسات و تمایلاتش باشد. ضمن آن که واقع‌بین و هشیار است بایستی ارزیابی درستی از نیروهای فعال در صحنه و پشت صحنه‌ی خود داشته باشد و برآورد درست و منطقی‌ای از نیروی دشمن و پشت جبهه‌ی آن و در مورد عراق شرایط و خواست بین‌المللی داشته باشد. کاری که متأسفانه شما در طول دوران رهبری‌تان با توجه به خصوصیت تاریخی ما ایرانی‌ها کمتر به آن مبادرت کرده‌اید. یک رهبری توانمند نبایستی دست به اقدامی بزند که می‌داند نتیجه‌اش شکست است به ویژه اگر در زمینه‌ی نظامی باشد و پای جان انسان‌ها در میان باشد. رهبری واقع‌بین نبایستی خواسته‌های خود را براساس آمال و آرزوهایش تنظیم کند. کجای ایستادگی با دست خالی در مقابل نیروی تا دندان مسلح مالکی هوشمندانه بود؟ به کدام خواست خود رسیدید؟ چرا عقب‌نشینی کردید؟ در دنیای کنونی «شهیدسازی» سیاستی معقول و کارساز نیست.

در کشوری که تاکنون ۵ هزار آمریکایی کشته شده‌اند و صدها عملیات انتحاری صورت گرفته کسی برای کشته شدن مجاهدین بطور واقعی دل نمی‌سوزاند.

شما پیش‌تر گفته بودید:

«جنگ ما از روز نخست تا به آخر، با رژیم ضد انسانی ولایت فقیه به عنوان غاصب حق حاکمیت مردم ایران بوده و هست و خواهد بود و لاغیر. هدف از آمدن به عراق و استقرار در مجاورت خاک میهن نیز همین بوده و هست و خواهد بود و لاغیر.»

(پیام رادیو تلویزیونی مسعود رجوی در بیست و چهارمین سالگرد انقلاب ضد سلطنتی ۲۹ بهمن ۱۳۸۱ نشریه مجاهد شماره‌ی ۶۱۷)

بر همین اساس بود که به درستی در مقابل بمباران‌های هوایی آمریکا واکنشی نشان ندادید و تنها پرچم سفید برافراشتید. بدون درگیری خلع سلاح و سپس امحا و نابودی تسلیحات را پذیرفتید و حتی به همکاری گسترده با آمریکایی‌ها پرداختید و در پیام به نیروها آن‌ها را «صاحبخانه» جدید معرفی کردید.

بعد از خروج آمریکایی‌ها چرا در مقابل تانک‌های عراقی ایستادگی کردید؟ چرا جنگ‌تان با دولت عراق و نیروهای عراقی شده است؟ مگر برای آزادسازی عراق به این کشور رفته بودید؟

چرا و به چه دلیل مریم رجوی در سخنرانی خود «در مراسم گرامیداشت شهیدان حماسه فروغ اشرف» که در ۲۲ فروردین ۱۳۹۰ در اورسوراواز برگزار شد، گفت:

«این است فدیهای مسعود برای رهایی مردم این منطقه از جاهلیت و استبداد و بنیادگرایی»

<http://www.didgah.net/khabarMaghalehMatnKamel.php?id=25164>

این نقض صریح تعهدات روشن و بدون ابهام قبلی شماست که در آخرین پیام‌تان پیش از حمله‌ی آمریکا به عراق آمده است. مگر شما برای نیل به اهدافی که مریم رجوی در سخنرانی‌اش به آن‌ها اشاره کرده به عراق رفته بودید؟ چرا بهترین جوانان میهن‌مان «فدییه»، «رهایی مردم» منطقه از «جاهلیت و استبداد و بنیادگرایی» شوند؟ چرا شما چنین ساده از کیسه‌ی خلیفه می‌بخشید؟

به لحاظ سیاسی همین که هدف پیکار، از آزادی مردم ایران به «رهایی مردم این منطقه» تغییر می‌کند پیام خوبی ندارد. پیامبر اسلام وقتی در جنگ «بدر» اولین جنگ مسلمانان با «مشرکین» یا اهالی مکه پیروز شد، قبله مسلمین را از بیت‌المقدس به کعبه تغییر داد. یعنی سمت و سو و هدف مبارزه را فتح مکه اعلام کرد.

احتمالاً در راستای «رهایی مردم این منطقه» بود که مریم رجوی «رئیس جمهور برگزیده مقاومت» به جای آن که در مورد پیروزی و موفقیت ورزشکاران ایرانی پیام دهد موفقیت تیم ملی فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا در سیدنی را تبریک و تهنیت گفت. باز هم جای شکرش باقیست که از شکست تیم ملی فوتبال ایران ابراز خشنودی و خوشحالی نکرد.

<http://www.mojahedin.org/pages/printNews.aspx?newsid=18673>

یک پیام از او در ارتباط با موفقیت ورزشکاران ایرانی نمی‌بینید. در کجای دنیا چنین اتفاقی می‌افتد و به سکوت برگزار می‌شود؟ در کجای دنیا یک «رئیس جمهور» به پیروزی ورزشکاران کشور خودش کاری ندارد و برای ورزشکاران کشور دیگر پیام می‌دهد؟ متأسفانه من بایستی به جای اعضای شورای ملی مقاومت که ایشان را انتخاب کرده‌اند اعتراض کنم و وظایف ایشان را یادآوری کنم.

مریم رجوی در همان سخنرانی می‌گوید: «به قول مسعود؛ فتح مبین فقط همین!» ده‌ها کشته، هزار زخمی؛ فقط در حمله‌ی ۶ و ۷ مرداد ۱۳۸۸ می‌گفتید که ۱۳۰ نفر معلول شده‌اند و در حمله‌ی ۱۹ فروردین ۹۰ خدا می‌داند چند نفر معلول شده‌اند؛ آنوقت از «فتح مبین» می‌گویید؟ مگر نه این که «فتح مبین» عاقبت راه به تخلیه‌ی «اشرف» برد؟ وقتی پیامبر اسلام مکه را فتح کرد، از آن به عنوان «فتح المبین» یاد کرد. فتح مکه در حد فتح تهران و سرنگونی رژیم بود نه این که دم به ساعت از «فتح مبین» بگویید. کلمات معنا و مفهوم خاص خود را دارند به ویژه که وقتی بار تاریخی هم داشته باشند.

کاری که نیروهای نوری المالکی کردند «جنایت علیه بشریت است» و اگر عدالتی در جهان بود بایستی عاملان و آمران آن مجازات می‌شدند. برای سرکوب تعداد اندکی انسان بی‌سلاح که حداکثر از ۳۱۰۰ نفر تجاوز نمی‌کنند در یک صحرا و دشت صاف از تانک و زره پوش و بولدوزر و کشنده‌ترین سلاح‌ها استفاده نمی‌کنند.

نیروهای سرکوبگر عراقی حتی توجیه‌های مرسوم را که دولت‌های جنایتکار در کشورهای مختلف برای سرکوب نیروهای ناراضی به کار می‌برند هم ندارند. نه ساختمان دولتی در کار است، نه حفاظت از نظم شهر و کشور و نه محافظت از جان و مال شهروندان و نه جلوگیری از تخریب اموال عمومی، هیچ بهانه‌ای در میان نیست. حداکثر دستاویزی که می‌توان به آن متوسل شد حمله‌ی نیروهای معترض به نیروهای دولتی است که نحوه‌ی برخورد با آن در دنیا مشخص است. در چنین شرایطی و در مواقع ضروری نیروهای دولتی و سرکوبگر از باطوم و حداکثر ماشین آب‌پاش و گاز اشک‌آور و یا نهایتاً در حادثه‌ی شرایط که احتمال شورش و بلوای عمومی می‌رود گلوله‌های پلاستیکی استفاده می‌کنند.

متأسفانه شما در مقابله با نیروهای جنایتکار و خونریز عراقی به سیاست شهیدسازی باور داشتید. چنانچه قبلاً هم گفتم با توجه به عدم حضور شما و مریم رجوی در عراق به عنوان «حسین» و «زینب» اصولاً الگوبرداری از «عاشورا» نادرست و با هر توجیهی غلط است. «عاشورا» با سر بریده «حسین» و دستان قطع شده «عباس» معنا پیدا می‌کند.

یک نفر از اعضای شورای رهبری منتخب شما در صف اول نیروی درگیر با عراقی‌های به خون تشنه دیده نمی‌شد. شما با الگوبرداری از «ندا» و «علی‌اصغر حسین» قصد «مظلوم‌نمایی» و افشای ماهیت مالکی را هم داشتید. شما قبلاً بارها در صحبت‌هایتان با هیجان به سیاست «امام حسین» مبنی بر «مظلوم‌نمایی» هنگام سردست گرفتن طفل شیرخواره و اصابت تیر به گلوی او اشاره کرده بودید.

مجاهدین با بسیج امکانات فیلم‌برداری از دخترکانی که در خون خود غلت می‌خوردند قصد ساخت «ندا»های دیگری را داشتند. گفتگوی تلویزیونی با آن‌ها قبل از حضور با دست خالی در صف اول ایستادگی در مقابل تانک‌ها و زرهپوش‌ها حاکی از این بود که به «عملیات انتحاری» می‌روند. متأسفانه در یک رودخانه فقط یک بار می‌توان شنا کرد. و دنیا بیرحم‌تر از آن است که در همه‌ی شرایط در مقابل چهره‌ی معصوم دخترکانی که در خون می‌تپند واکنش مقتضی نشان دهد. در طول تاریخ ۳۲

ساله‌ی کشورمان صدها جنایت فجیع‌تر از آنچه بر سر «ندا» رفت اتفاق افتاده است، من شاهد چندتایی از آن‌ها بودم، اما هیچ‌کدام «ندا» نشدند. در طول تاریخ تشیع ده‌ها واقعه‌ی حماسی تر و فجیع‌تر از عاشورا اتفاق افتاده اما هیچ‌کدام عاشورا نشدند و نخواهند شد و الگوبرداری از آن غلط است. روزی نیست که هزاران کودک در فجیع‌ترین و مظلومانه‌ترین شکل در جنگ‌ها و درگیری‌ها به قتل نرسند اما هیچ‌یک «علی‌اصغر» نمی‌شوند و کسی برایشان مرثیه نمی‌خواند.

چرا متوجه نیستید تاریخ مثل فیزیک و شیمی نیست که صدار بتوانید یک تجربه را تکرار کنید و نتایج کاملاً یکسان بگیرید. در تاریخ هر تجربه فقط یک بار صورت می‌گیرد و دیگر تکرار نمی‌شود.

شما نمی‌توانید بگویید که جنایتکاران عراقی فقط دختران کم سن و سال مانند صبا هفت برداران، فایزه رجبی، مهدیه مددزاده، آسیه رخشانی، شهناز پهلوانی، مرضیه پورتقی، فاطمه مسیح، نسترن عظیمی و ... را نشانه می‌گرفتند و زنان شورای رهبری را نه. شما اصولاً این دسته افراد را در خط مقدم گذاشته بودید. چنانکه حنیف کفائی و سیاوش نظام و حنیف امامی نیز کودکانی بودند که در سوئد رشد کردند و سپس به اشرف رفتند. سردادن شعارهای تحریک کننده‌ی «بیا، بیا» از سوی شما آن‌هم خطاب به مأموران خونریز عراقی که از تهران هدایت می‌شدند در حالی که خود در اشرف حضور نداشتید درست و عاقلانه و مسئولانه نبود. دعوت آن‌ها به کشتار و قتل‌عام بود. بیایند که چه بکنند؟ آمادگی برای کشته شدن که هنر نیست. نگاه کنید به همان عراق و پاکستان و افغانستان و صف افرادی که برای انجام عملیات انتحاری لحظه شماری می‌کنند. برخوردهای شما پس از این کشتار هم گزنده بود. بسیار خوب آمدند و شما را به زور از اشرف بیرون کردند.

شما در سخنرانی ۲۸ فروردین ۱۳۹۰ خود خطاب به مجاهدین اشرف مدعی در اختیار داشتن نامه‌هایی که «تعدادی از نفرات عراقی که در حمله (۱۹ فروردین ۱۳۹۰) شرکت داشتند به خانواده و عشیره‌شان نوشته‌اند» شدید. یکی از آن‌ها را که به روشنی معلوم است دستگاه تبلیغاتی شما به شکل بسیار ناشیانه‌ای تهیه کرده برای «اشرفیان» به شرح زیر خواندید:

«تا حالا چنین افرادی ندیده بودم، آن‌ها در جنگ خیلی شجاعت دارند. جنگ را ترک نمی‌کنند. ما از آن‌ها خیلی کشتیم. وقتی پیش‌روی می‌کردیم، آن‌ها، مجاهدین هیچ سلاح و هیچ وسیله‌ای نداشتند. اما ما را خسته و دیوانه کردند. به راستی دیوانه کردند. بسیار شجاع هستند و پافشاری می‌کنند. به آن‌ها تیر می‌زنیم ولی فرار نمی‌کنند و نمی‌ترسند. و وقتی نفری تیر می‌خورد و روی زمین می‌افتد یک نفر دیگر می‌آید و جای او را می‌گیرد. ما را دیوانه و خسته کردند. آمریکایی‌ها آمدند و وقتی اوضاع را دیدند دیوانه شدند. مبنی بر این که ما چه کار کردیم و چه میزانی داخل رفته‌ایم و چقدر از این‌ها کشته‌ایم. خیلی از این‌ها کشته شدند. مجاهدین نمی‌دانند ترس چیست. ایرانیان نمی‌دانند ترس چیست. به خط و رهبری‌شان مؤمن هستند و وقتی که می‌جنگند انگار نه از زمین بلکه از یک آرمان دفاع می‌کنند. نمی‌دانم این‌ها دیگر چطوری هستند که ما را دیوانه کردند. من تعجب کردم زنان‌شان نمی‌ترسند، مردانشان نمی‌ترسند. وقتی وارد قرارگاه آن‌ها شدیم پیش‌بینی می‌کردیم که ما را دیوانه زرهی‌ها و شلیک فرار خواهند کرد. ولی وقتی جنگیدیم دیدیم بسیار زنگ و شجاع هستند. برای هر سانتی‌متر خاک جنگیدند. در حالی که سلاح و مهمات نداشتند. وقتی یک عده را می‌زدیم و بر زمین می‌افتادند می‌گفتیم وقتی جلوتر می‌رویم آن‌جا دیگر خالی است. آن‌ها می‌بینند نفرات کشته شدند و مابقی فرار می‌کنند. ولی وقتی به جای دیگر می‌رفتیم آن‌هایی که بودند با قدرت بیشتر می‌ایستادند و کشته می‌شدند. زنان‌شان هم از این که زیر ماشین بروند نمی‌ترسند. وای اگر آن‌ها سلاح داشتند یا اگر تجهیزات ما را داشتند از ما دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. ما از شجاعت و پافشاری آن‌ها خیلی تعجب کردیم. می‌گفتند که این‌ها فقط برای مسعود و مریم رجوی می‌جنگند. آنچه ما دیدیم فقط این نبود ما به چشم دیدیم که برای امام حسین می‌جنگند برای کشورشان. نمی‌دانم آیا همه‌ی ایرانی‌ها اینطوری هستند یا که فقط این‌ها اینطوری هستند.»

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=25267>

نمی‌دانم قضاوت «اشرفی‌ها» در خلوت‌شان در مورد این نامه چیست؟ اما بایستی شنونده یا خواننده عقل‌اش را از دست داده باشد که بپذیرد سرباز عراقی شرکت کننده در کشتار مجاهدین، بلافاصله پس از جنایتی که خود نقش فعال در آن داشته در نامه‌ای که برای خانواده و عشیره‌اش نوشته روی نکات فوق تکیه کرده باشد. اختراع «سرباز عراقی» و نامه‌ی جانسوز به

عشیره‌اش مرا به یاد انجمن‌های فانتزی‌ای می‌اندازد که در دهه‌ی ۸۰ تشکیل کردید و بنام‌شان اطلاعیه می‌دادید. این توهین گزنده‌ای به خواننده و شنونده است که انتظار دارید ادعاهای شما را بپذیرد و قبول کند سرباز عراقی جنایتکار حتی یادش بوده که مجاهدین علاوه بر آن که برای مسعود و مریم رجوی می‌جنگند، برای امام حسین و کشورشان هم می‌جنگند. و یا برای عشیره‌ی عقب‌مانده‌اش بنویسد مجاهدین نه برای زمین بلکه برای «آرمان» می‌جنگند. عشیره‌ای که مناسبات قبیله‌ای برایش از همه چیز مهم‌تر است و تنها چیزی که برایش اهمیت ندارد همان «آرمان» است. لاقلاً هوشمندی به خرج داده و مخاطب را کس دیگری قرار می‌دادید.

شما در حالی که «اشرفی‌ها» بصورت انفرادی از کمیساریای پناهندگی تقاضای پناهندگی کرده بودند در ۲۶ شهریور ۱۳۹۰ به نیروهایتان گفتید:

«مثل روز روشن است این جنگ در اشرف [منظور کشتار مجاهدین در سال‌های ۸۸ و ۹۰]، این جنگ بین‌المللی شده، بخش لایتجزای جنگ سرنگونی است.»

یا آمارهای عجیب و غریب مطرح می‌کردید:

«پس از قطعنامه اخیر پارلمان اروپا به عنوان نماینده ۵۰۰ میلیون مردم این قاره درباره موقعیت قانونی و حقوق مجاهدان اشرف، پس از بیانیه‌های اکثریت ۳۱ مجلس قانونگذاری و نمایندگان پارلمان در ۳۵ کشور جهان که بیش از یک میلیارد نفر را نمایندگی می‌کنند»

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=23979>

کدام «جنگ بین‌المللی» شده؟ کدام «یک میلیارد نفر»، کدام «۵۰۰ میلیون مردم»؟ وقتی نیرو دسترسی به اطلاعات آزاد ندارد هر چیزی را می‌توان به او قالب کرد. آیا آن‌هایی که در بخش‌های سیاسی مجاهدین فعالیت می‌کنند به این مسائل باور دارند؟ بسیار خوب حالا که «کانون استراتژیک نبرد» به دست دشمن افتاده آیا «جنگ سرنگونی» شکست خورده است؟ کجا هستند «منتخبان بیش از یک میلیارد نفر از مردم سراسر جهان»؟ چرا کسی دست بالا نمی‌کند سه هزار ساکن لیبرتی را که در بدترین شرایط به سر می‌برند بپذیرد؟

کشتار مجاهدین در لیبرتی و درخواست بازگشت به اشرف

سرجیو ویرا دومللو نماینده ویژه سازمان ملل که کاندیدای اصلی دبیرکلی این سازمان بود به همراه ده‌ها نفر از همراهانش، محمداقبر حکیم که دست‌نشانده‌ی رژیم بود، عبدالحمید خوبی و کلیددار حرم علی‌ابن‌ابی‌طالب همگی کشته شدند. کسی به خاطر هفته‌ها نبرد هواداران مقتدا صدر با نیروهای آمریکایی که منجر به کشته شدن آمریکایی‌ها و عراقی‌های زیادی شد مورد پیگرد قرار نگرفت. هزاران آمریکایی در عراق کشته شدند بدون آن که یک نفر به خاطر آن پاسخگو باشد. انتظار دارید در ارتباط با جان مجاهدین پاسخگو شوند؟

چنانچه پیش‌بینی می‌شد به محض برداشتن حفاظت از سوی آمریکا و خروج نیروهای این کشور از عراق در دو حمله‌ی نیروهای عراقی، ده‌ها تن از نیروهای مجاهدین کشته و هزار نفر را زخمی کردند و در حمله‌ی موشکی و خمپاره‌ای تروریست‌های رژیم به لیبرتی ۷ مجاهد کشته و ده‌ها تن زخمی شدند.

آنچه در این میان تعجب‌برانگیز است، درخواست شما و مریم رجوی برای بازگشت به «اشرف» به منظور تأمین جان مجاهدین است! این در حالی است که مریم رجوی «در یک اجلاس بین‌المللی در ژنو» به صراحت اعلام داشته است:

«رژیم ملایان که با بحران‌های درمان ناپذیر روبرو است، از هیچ کاری برای ارتکاب قتل عامی بسا بزرگتر از حمله ۹ فوریه علیه ساکنان بی‌دفاع فروگذار نخواهد کرد.»

http://ww35.hambastegimeli.com/index.php?option=com_content&view=article&id=39757:2013-02-27-17-09-03&catid=21:2010-01-17-21-49-36

با توجه به هدف رژیم برای «قتل عامی بسا بزرگتر» چرا اصرار دارید در عراق بمانید؟ چرا هیچ کمپینی را در اروپا و آمریکا برای انتقال سریع افراد سازمان نمی‌دهید؟

برای من روشن است که هدف شما از طرح بازگشت مجاهدین به «اشرف» نه به لحاظ امنیتی بلکه به خاطر ماندن در عراق است و شیپور فتح و پیروزی نواختن، منتهی در پوشش این شعار حرکت می‌کنید. برای همین با توسل به بهانه‌های غیرقابل قبول و غیرمنطقی از طرح انتقال ۲۱۰ مجاهد به آلبانی حمایت نکردید و آن را «ژست انساندوستانه» خواندید. دوباره از طرح انتقال دسته‌جمعی مجاهدین به اروپا یا آمریکا گفتید. شما بهتر از هرکس می‌دانید تحقق چنین امری غیرممکن است. متأسفانه مواضع شما بیشتر به «ژست» می‌ماند.

اتفاقاً سپاه پاسداران و دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم نیز بطور هماهنگی با طرح انتقال مجاهدین به آلبانی مخالفت کردند. اگر واقعاً به انتقال دسته‌جمعی مجاهدین باور دارید چرا همگی در عراق نماندید که سرنوشتی یکسان داشته باشید و پیشاپیش خود به همراه عده‌ای در زمانی که عراق می‌رفت به اشغال دشمنان خونی مجاهدین دربیاید خارج شدید؟ چرا به اعتراف خودتان بارها به مقامات ملل متحد اسامی تعداد معدودی را برای انتقال داده‌اید؟

شما چه استفاده‌ای از «قتل عام بسا بزرگتر مجاهدین» می‌برید که در طول سال‌های گذشته، صرف‌نظر از نیروی انسانی عظیم، میلیون‌ها دلار سرمایه صرف بیرون آوردن نام مجاهدین از لیست تروریستی و محکومیت اقدامات دولت عراق و پروژه‌ی زندان‌سازی نوری‌الماکی از اشرف و لیبرتی کرده‌اید اما تاکنون یک دلار صرف متقاعد کردن کشورهای اروپایی و آمریکایی به پذیرش ساکنان اشرف و لیبرتی نکرده‌اید؟ هیچ کنفرانسی برای محکوم کردن سیاست آن‌ها ترتیب نداده‌اید.

من به لحاظ سیاسی و انسانی موضع‌گیری شما را نقد می‌کنم و گرنه تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت و آینده‌ی افرادی که غالباً مدت‌هاست نیمه‌ی دوم عمرشان را سپری می‌کنند به خودشان بستگی دارد.

شما بهتر می‌دانید با توجه به شرایط عراق، بازگشت به اشرف که این همه سر آن درگیری و منازعه بود و حالت حیثیتی برای دولت عراق پیدا کرده محال است.

تخلیه‌ی «اشرف» آنقدر برای آمریکایی‌ها مهم بود که بیرون آوردن مجاهدین از لیست تروریستی را مشروط به آن کردند. موضوع فقط خواست دولت نوری‌الماکی یا کوبلر نبود. هم شما و هم عراقی‌ها و هم آمریکایی‌ها و هم اروپایی‌ها می‌دانید که تخلیه‌ی اشرف به معنای پذیرش سمبولیک انحلال ساختار نظامی مجاهدین بود و گرنه رسماً که قبلاً این امر صورت گرفته بود.

مجاهدین پیش‌تر «سفیر باتلر» که «در رأس یک هیأت آمریکایی» به عراق آمده و دستور ترک اشرف را داده بود مورد حمله قرار می‌دادند. به توصیف مجاهدین وی تأکید کرده بود:

«شما باید به محل جدید منتقل بشوید و در عین حال باید اقدام به منحل کردن و از هم پاشاندن سازمانتان بکنید و بگذارید وضعیت به صورت افراد در بیاید و بعد از آن کمیساریای عالی پناهندگان می‌تواند هر فرد از شما را به عنوان یک یک پناهنده سیاسی ثبت نام کند آنهم بعد از آنکه وضعیت و گذشته‌ی هر فرد را به طور جداگانه بررسی نماید، زیرا شما هنوز هم یک سازمان شبه نظامی هستید و به شما از بیرون اینطور نگاه می‌کنند بنابراین باید همه‌ی سلسله مراتب تشکیلاتی را منحل کنید.»

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=26098>

مجاهدین پیش از این کاری به کوبلر نداشتند. او سوژه‌ی جدید است. قبلاً سفیر آمریکا در عراق را مورد حمله قرار می‌دادید: «لازم به یادآوری است که این تنها سفیر باتلر نیست که در این توطئه استاد است بلکه سفیر آمریکا در عراق جیمز جفری نیز همین موضع را اتخاذ کرده است. خبرگزاری آسوشیتدپرس روز ۴ ژوئیه ۲۰۱۱ نوشت: «سفیر آمریکا در عراق هشدار داد که

ارتش آمریکا دیدارهای مرتب و سیستماتیک خودش از اشرف را قطع خواهد کرد. وی با تأکید از گروه اپوزیسیون ایران خواست که «شبه نظامیان مسلح» را منحل کند و به صورت پناهنده به محل دیگری در عراق جابجا شوند».

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=26098>

در پاسخ به این خواسته‌ها بود که مریم رجوی اعلام کرد:

«مقاومت ایران دیگر به هیچ‌وجه و به هیچ قیمت و در هیچ‌کجا حاضر به گفتگو درباره جابه‌جایی ساکنان اشرف در داخل عراق نیست. مگر این‌که دولت آمریکا اعلام کند که حفاظت آنها را با نیروهای آمریکایی تا انتقال به کشورهای ثالث برعهده بگیرد».

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=26093>

چنانچه ملاحظه کردید مجبور به ترک اشرف شدید بدون آن‌که آمریکایی‌ها حفاظت مجاهدین را به عهده بگیرند. شما متأسفانه در موقعیتی نیستید که برای قدرتهای جهانی تعیین تکلیف کنید.

اشرف قطعاً «امن» تر از لیبرتی است اما «امن» نیست. ای کاش می‌شد مجاهدین تا هنگام خروج از عراق در «اشرف» بمانند. اما فراموش نکنید مجاهدین در اشرف ده‌ها کشته و هزار زخمی دادند. در ۲۸ دسامبر ۲۰۱۱ یعنی ۱۴ ماه پیش «اشرف» هدف حملات موشکی (کاتیوشا) قرار گرفت. اگر رژیم واقعاً در فکر «قتل‌عام بسا بزرگتر» باشد قطعاً بازگشت به «اشرف» مانع او نخواهد شد. اشرف در یکی از پرتنش‌ترین و ناامن‌ترین نقاط عراق در استان دیالی قرار گرفته است.

شما که دروس نظامی را مطالعه کرده‌اید می‌دانید شلیک خمپاره و موشک از راه دور هم امکان‌پذیر است. کافی است مختصات محل را داشته باشند و از حمایت نیروی نظامی و امنیتی هم برخوردار باشند.

رژیم می‌تواند از موشک‌های پیشرفته‌تر و مخرب‌تری که با آن حزب‌الله، اسرائیل را هدف قرار می‌دهد اشرف را مورد حمله قرار دهد. رژیم می‌تواند موشک‌هایی را که در اختیار حماس قرار می‌دهد به تروریست‌های مورد حمایتش در عراق بدهد. وقتی شهرهای اسرائیل با آن تور حفاظتی خارق‌العاده و «گنبد آهنین» امن نیستند، آیا اشرف می‌تواند امن باشد؟ وقتی منطقه‌ی سبز بغداد که با شدیدترین تدابیر امنیتی حفاظت می‌شود امن نیست، اشرف می‌تواند امن باشد؟

در دوران صدام حسین که در اشرف حضور داشتید و از حفاظت کامل دولت عراق و شبکه‌ی حزب بعث و همچنین گشت‌های ویژه مجاهدین و ... برخوردار بودید بارها با توطئه‌های تروریستی روبرو شده و علاوه بر بمباران هوایی، چندین حمله‌ی سنگین موشکی و خمپاره‌ای و ... را متحمل شدید.

یک نمونه‌اش در خرداد ۱۳۷۸ اشرف هدف موشک‌های دوربرد و کشتار جمعی «اسکاد بی» رژیم قرار گرفت و آن همه کشته و زخمی به بار آورد.

نمونه‌ی دیگرش حمله‌ی ۱۳ فروردین شکاری بمب‌افکن رژیم در ۱۶ فروردین ۱۳۷۱ که در مجموع « ۷۸ بمب تخریبی ۵۰۰ پوندی و ۲۰ بمب خوشه‌ی ۵۶۰ پوندی بر روی قرارگاه اشرف فروریخته شد».

خود شما بهتر می‌دانید در حال حاضر که تروریست‌ها از حمایت دولت عراق و سرویس‌های امنیتی و نظامی آن هم برخوردار هستند، هیچ نقطه‌ای از عراق برای مجاهدین امن نیست. چنانچه شرایط سیاسی، منطقه‌ای و بین‌المللی به رژیم اجازه دهد به سادگی می‌تواند در ابعاد وسیع اشرف را مورد حمله قرار دهد. در موقعیت نامتعیین و بی‌ثبات عراق، رژیم و عوامل رنگارنگش در عراق به سادگی می‌توانند ضمن حمله‌ی مستقیم به اشرف یا لیبرتی مجاهدین را به راستی قتل‌عام کرده از دم تیغ بگذرانند. در آن شرایط کار چندان از دست سازمان ملل هم ساخته نیست. تجربه‌های «تل زعتر»، «صبرا» و «شتیلا» را فراموش نکنید. این تجربه‌ها می‌توانند در ارتباط با اشرف و لیبرتی تکرار شوند. هم اشرف و هم لیبرتی در حد کمپ پناهندگی هستند و بدون دفاع در یک منطقه‌ی جنگی. قتل‌عام «سربنیتسا» زمانی که شهر تحت کنترل و زیر نظر سربازان حافظ صلح هلندی بود از سوی صرب‌ها سازماندهی و اجرا شد. در عراق نیروی ناظر بین‌المللی هم نیست.

شما در ۷ اسفند ۱۳۹۱ با لحنی حاکی از خشم و عصبانیت خطاب به کوبلر و مقامات عراقی و ... گفتید: چرا اجازه نمی‌دهید حداقل جلیقه‌های ضدگلوله و کلاهخودهای مجاهدین از اشرف به لیبرتی منتقل شود؟ آیا این راه حل است؟ آیا می‌خواهید

مجاهدین زندانی در لیبرتی بیست و چهارساعته با کلاهخود و جلیقه‌ی ضدگلوله زندگی کنند؟ آیا می‌خواهید در خواب و بیداری از چنین وسایلی استفاده کنند؟ شما می‌گویید در «اشرف» برای حفاظت از مجاهدین «پناهگاه» وجود دارد. آیا جانین قبل از حمله‌ی موشکی آژیر خطر کشیده و اطلاع می‌دهند که افراد به «پناهگاه» بروند؟ آیا قرار است مجاهدین ۲۴ ساعته در «پناهگاه» زندگی کنند؟ آیا این شیوه از زندگی بر زندگی در لیبرتی ارجح است؟

گفته می‌شود شما هنگامی که بر خلاف شعارهای قبلی‌تان دستور ترک اشرف و انتقال «اشرفیان» به لیبرتی را دادید برای توجیه این انتقال، متذکر شدید چنانچه به «لیبرتی» برویم، رژیم نمی‌تواند به ما حمله کند چرا که تحت نظر سازمان ملل خواهیم بود و رسانه‌های بین‌المللی تحرکات «لیبرتی» را مد نظر دارند و هر حادثه‌ای در «لیبرتی» به خاطر نزدیکی‌اش به سفارت آمریکا مورد توجه این کشور قرار خواهد گرفت.

این شما بودید که در ۱۳ آبان ۸۸ در اطلاعیه‌تان گفتید:

«مجاهدان اشرف از طرح دولت کنونی عراق برای انتقال به کشور ثالث در کشورهای عضو اتحادیه اروپا یا ایالات متحده آمریکا استقبال نموده و به آن ملتزم شده‌اند؛ مشروط بر این که مسأله دارایی‌ها و اموال آنان در اشرف که تماماً حاصل هزینه‌ها و کار ۲۳ ساله خود آنهاست و بیش از ۲۰۰ میلیون دلار است طبق نظریه حقوقدانان بین‌المللی براساس مواد ۵۲ و ۵۳ کنوانسیون‌های لاهه حل و فصل شود.»

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=19056>

هر چند قیمت این دارایی‌ها و اموال بعداً از سوی شما با رشد حیرت‌انگیزی ۵۰۰ میلیون دلار ارزیابی شد اما چنانچه ملاحظه می‌کنید شما اصل انتقال به کشور ثالث را پذیرفته‌اید. این درصد از دشمنی شما با «کمپینی» که خواهان انتقال مجاهدان اشرف به آمریکا و اتحادیه اروپاست غیرمعقول است.

این تضاد در شعار و عمل شما از کجا ناشی می‌شود؟ چرا بایستی به قول شما «لیبرتی» برای ساکنان آن، کمپ «ترانزیت» به آن دنیا باشد و نه کشور ثالث؟ شما تمایل به خروج از عراق و تمایل به پذیرش در کشور ثالث را تن دادن به شرایط «نه جنگ» معرفی می‌کنید. در شرایطی که در لیبرتی محصور هستید با دست خالی با چه کسی می‌خواهید بجنگید؟ چرا تمایل ساکنان لیبرتی برای اعزام به کشور ثالث را وادادگی و «ویروس» تلقی می‌کنید؟ چرا به هواداران‌تان در خارج از کشور راست نمی‌گویید؟

شما در سخنرانی ۷ اسفند ۱۳۹۱ خود برای ساکنان لیبرتی و اشرف می‌گویید:

۱- همه‌ی ما را دسته جمعی به آمریکا ببرید. این که کاری برای شما ندارد.

۲- آمریکا نمی‌شود یا نمی‌خواهید؟ ما را به اشرف برگردانید. دولت عراق مخالف است؟ غلط کرده است.

۳- سلاح‌های ما را برگردانید، تا ببینیم که چه کسی می‌تواند به مجاهدین، چپ نگاه کند.

آقای رجوی در بند «ج» توافقنامه با نیروهای آمریکایی تک تک مجاهدین ملتزم شده‌اند: «از قوانین عراق و احکام مربوطه‌ی سازمان ملل متحد مادامی که در این کشور اقامت دارم اطاعت می‌کنم».

مجاهدین موظف به تبعیت از «قوانین عراق» هستند.

بر فرض اسلحه داشتید در یک کمپ محصور گیرم که اشرف باشد چگونه می‌خواستید با سه هزار نفر نیرو در مقابل یک ارتش بایستید؟ شما اگر راست می‌گویید هنگامی که سلاح و مهمات داشتید و نیروهایتان دهسال جوان‌تر بودند در مقابل آمریکایی‌ها می‌ایستادید و خلع سلاح نمی‌شدید. آن‌ها نه تنها جرأت کردند به مجاهدین «چپ نگاه کنند» بلکه بخش‌هایی از اشرف را با خاک یکسان کردند.

نکته‌ی حیرت‌آور این که شما در سخنرانی ۷ اسفند ۱۳۹۱ خود، روز ۲۱ بهمن یعنی روز حمله به لیبرتی را سرآغاز «کارزار سرنگونی» رژیم اعلام کردید! چه ربطی بین «کارزار سرنگونی» و حمله به یک عده پناهنده‌ی بی‌دفاع است؟ چرا دست از این شعارهای توخالی و کارزارهای بدون پشتوانه بر نمی‌دارید؟ یعنی اگر رژیم به لیبرتی حمله نمی‌کرد «کارزار سرنگونی» رژیم شروع نمی‌شد؟ منتظر حمله بودید؟ پس در ۳۲ سال گذشته مشغول چه کاری بودید؟ یادتان هست چند بار از این «کارزار»‌ها

اعلام کرده‌اید؟ مگر نه این که پس از سرنگونی صدام حسین وعده دادید که تا ۳۰ خرداد ۱۳۸۴ رژیم سرنگون می‌شود و از افراد تعهد ماندن در اشرف گرفتید؟ در پاسخ به اعلام چنین کارزاری نیروهای شما در لیبرتی شعار می‌دادند: «مؤسسان چهارم، آماده‌ی تهاجم!» آیا خنده‌دار نیست کسانی که خود شما مدعی هستید در زندان هستند و اجازه‌ی خروج از لیبرتی را ندارند آماده‌ی خود را برای تهاجم به رژیم و آزادسازی مردم ایران اعلام می‌کنند؟

اگر در دهه‌ی ۶۰ ما زندانیان اوین و قزلحصار و گوهردشت که در دل پایتخت و راه‌های ورودی و خروجی آن زندانی بودیم و تعدادمان هم دست کم چندین برابر ساکنان لیبرتی بود و سن و سال و انرژی و توان جسمی و روحی‌مان نیز قابل قیاس با «مؤسسان چهارم» یا ساکنان لیبرتی نبود چنین شعاری می‌دادیم و رژیم را به حمله و تهاجم و سرنگونی تهدید می‌کردیم نمی‌گفتید ما عقل‌مان را از دست داده‌ایم؟

ساکنان لیبرتی در ادامه شعار می‌دادند: «این خط و این نشونه، رژیم سرنگونه!» آیا مشغول جورکردن قافیه‌ی شعر و شعار هستید یا مشغول تدوین استراتژی و تاکتیک برای سرنگونی نظام؟ آیا عقلانیتی در این شعارها نهفته است؟ آقای رجوی متأسفم این تحمیق و فریب نیروهاست و آن‌ها خود نیز در این امر پیشقدم هستند. اگر چنانچه وعده کرده‌اید در سال ۹۲ رژیم سرنگون نشد آیا حاضرید مسئولیت بپذیرید؟ خود شما بهتر از من می‌دانید چنانچه تحولی در ایران صورت بگیرد هم ربطی به لیبرتی و شعار «زندانیان» آن ندارد.

اهداف سیاست تبلیغی شما واقع‌بینانه نیست

سرنوشت مجاهدین در لیبرتی تیره و تاریک است. بخشی از این فاجعه بر می‌گردد به سیاست غیرانسانی کشورهای غربی و پناهنده‌پذیر. آن‌ها خواهان پذیرش مجاهدین نیستند. متأسفانه شما از آن جایی که خواهان ماندن در عراق هستید این سیاست غیرانسانی را در راستای منافع‌تان ارزیابی کرده و از آن استقبال می‌کنید و هیچ روشنگری‌ای در مورد آن نمی‌کنید. چندین سال است که کشورهای آمریکا و کانادا و استرالیا رسماً به کمیساریای عالی پناهندگان در ترکیه اعلام کرده‌اند که پرونده‌های مربوط به هواداران مجاهدین را به این کشورها ندهند. این ربطی هم به ساکنان اشرف و لیبرتی ندارد بلکه همه‌ی هواداران مجاهدین و یا زندانیان سابق را که از ایران به ترکیه می‌آیند نیز در بر می‌گیرد. کشورهای اروپایی هم اگرچه چنین موردی را رسماً اعلام نکرده‌اند اما عملاً آن را اجرا می‌کنند و «کیس»‌های مربوط به مجاهدین را نمی‌پذیرند و از لیست‌های ارائه‌شده از سوی کمیساریای عالی پناهندگان حذف می‌کنند. شما توجه نمی‌کنید آمریکا و اروپا به دنبال مستأصل کردن نیروها و تضعیف و انحلال تدریجی مجاهدین هستند از این روست که خواهان انتقال مجاهدین به کشورهایشان نیستند. کوبلر هم جامعه‌ی بین‌المللی به ویژه کشورهای اروپایی و صنعتی را نمایندگی می‌کند. او به تنهایی و سرخود تصمیم نمی‌گیرد برای همین بان کی مون در مورد نحوه‌ی برخورد با او به شما هشدار داد.

اگر چنانچه خواهان نجات جان مجاهدین هستید بایستی نوک حمله را متوجه‌ی سیاست اروپا و آمریکا کرد و افکار عمومی این کشورها را علیه آن‌ها و سیاست‌شان بسیج کرد. وگرنه مجاهدین در لیبرتی تبدیل به «سیبل» رژیم شده و هرگاه اراده کند می‌تواند ساکنان لیبرتی را هدف قرار دهد. هیچ‌کس هم فراتر از محکومیت‌های بی‌بو و خاصیت بر اساس «پروتکل»‌های بین‌المللی نخواهد رفت. چنانچه ملاحظه کردید سفیر رژیم که خود هماهنگ کننده‌ی تهاجم تروریستی است حمله به لیبرتی را محکوم کرد و این رویکرد خطرناک است. نمایندگان پارلمان اروپا و پارلمان‌های کشورهای اروپایی و نمایندگان کنگره، سنا و سیاستمداران و نظامیان بازنشسته‌ی آمریکایی حامی شما که به جای تحت‌فشار قرار دادن دولت‌های متبوع‌شان برای پذیرش مجاهدین، علیه دولت عراق و مارتین کوبلر و ... موضع‌گیری می‌کنند سیاست فرصت‌طلبانه‌ای را پیش می‌برند. اهداف و خواسته‌های تظاهرات متعدد برپا شده از سوی شما در اروپا و آمریکا نیز صحیح و منطقی نیست. مانند تیر مشقی می‌ماند صدا دارد اما اثر ندارد. کشور عراق اهمیتی برای افکار عمومی غرب به ویژه در ارتباط با منافع‌اش که با رژیم گره‌خورده قائل نیست. پایان مأموریت کوبلر و یا استعفای او نیز مشکلی را حل نمی‌کند. مشکل اصلی در جای دیگر است که شما نمی‌خواهید به آن بپردازید. درست مانند دوران سقوط صدام حسین که نیروهای مجاهدین از سوی جنگنده‌های آمریکایی و راهزنان کرد و

نیروهای کرد مخالف شما مورد حمله قرار می‌گرفتند و شما در اطلاعیه‌های متعدد آن‌ها را حمله‌ی نیروهای رژیم و درگیری با سپاه پاسداران می‌خواندید. طرح انتقال به آلبانی طرح آمریکایی است، احتمال دارد سری بعدی را کشورهای فقیرتری بپذیرند. شما انتخابی ندارید. هرچه زمان بگذرد شرایط برای مجاهدین سخت‌تر خواهد شد و انتخاب‌های بیشتری را از دست خواهید داد. تا دیر نشده بایستی با تمام امکانات برای انتقال مجاهدین به کشورهای اروپایی و آمریکا کوشید.

شناسایی موقعیت پناهندگی ساکنان اشرف «فتح مبین»

وقتی مجاهدین در شهریورماه ۱۳۹۰ بصورت فردی از کمیساریای عالی پناهندگان درخواست پناهندگی کردند و این کمیساریا اعلام کرد که درخواست ساکنان اشرف را دریافت کرده و طبق قوانین بین‌المللی تقاضاها را بصورت انفرادی مورد رسیدگی قرار می‌دهد شما باز هم از آن به عنوان «فتح مبین» یاد کردید. در حالی که ساکنان «تیف» هفت سال قبل از این تاریخ نه تنها پناهجو که پناهنده هم شناخته شده بودند. چیزی که هنوز در مورد همه‌ی مجاهدین به رسمیت شناخته نشده است. شما همان موقع و درست پس از سرنگونی دولت عراق و هنگامی که آمریکایی‌ها دست بالا را در عراق داشتند و شرایط بخاطر همراهی آمریکایی‌ها به مراتب بهتر بود هم اگر چنین درخواستی می‌کردید کمیساریای عالی پناهندگان به شما همین استاتو را می‌داد و شما هشت سال و نیم فرصت را از دست نمی‌دادید. در «توافقنامه» ای که تک تک مجاهدین امضا کردند به آن‌ها از سوی آمریکا تفهیم شد که می‌توانند از کمیساریای عالی پناهندگان تقاضای پناهندگی کنند. منتهی شما لجاجت می‌کردید و برخلاف اصول مسلم شناخته‌ی شده‌ی بین‌المللی و روند کاری کمیساریای عالی پناهندگان خواستار پناهندگی و انتقال دسته‌جمعی بودید. در حالی که در بیرون از خودتان کسی شما را به صورت جمع به رسمیت نمی‌شناسد. در عنوان «توافقنامه» امضا شده با نیروهای چند ملیتی هم آمده است «افراد سازمان مجاهدین خلق ایران» و هر کس به صورت فردی مسئول شناخته شده است.

نشریه «میامی هرالد» در گزارش دوم اکتبر ۲۰۱۱ خود گزارش داد:

«سازمان مجاهدین خلق تا همین اواخر بر دریافت وضعیت پناهندگی از عراق به صورت گروهی اصرار داشت، اما اواخر ماه آگوست گذشته و در جریان مذاکره با استراون استیونسن، نماینده محافظه‌کار اسکاتلندی اتحادیه اروپا، و آنتونیو گوتیرس، کمیسر ارشد کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل در ژنو موضع خود را تغییر دادند.

استیونسن در یادداشت ایمیلی خود به روزنامه «مک کلاچی» اظهار امیدواری کرده است که درخواست پناهندگی فردی مجاهدین به اسکان مجدد آنها در کشورهای اتحادیه اروپا یا کشورهای ثالث منجر شود. وی، می‌افزاید: «مجاهدین خلق مدت‌هاست تظاهر به نظامی‌گری را کنار گذاشته و از ایده‌ی زندگی جمعی دست کشیده‌اند... شاهین قبادی یک سخنگوی سازمان مجاهدین خلق مستقر در پاریس، به «مک کلاچی» گفت که همه‌ی ساکنان اشرف، از جمله رهبری، درخواست پناهندگی داده‌اند. و تنها آن‌هایی که در بیمارستان بستری‌اند یا دارای مدارک سفر از یک کشور سوم هستند مستثنی شده‌اند.»

<http://www.miamiherald.com/2011/10/02/2435371/iranian-dissidents-in-iraq-seek.html#ixzz1ZsseTCS2>

ساکنان «اشرف» که با مقوله‌ی پناهجویی و پناهندگی آشنا نیستند شاید متوجه‌ی آن‌چه «فتح مبین» می‌نامید نباشند و فکر کنند چه تحول عظیمی به برکت درایت و راهگشایی شما رخ داده است اما تصدیق می‌کنید کسی که لااقل در هیجده سال گذشته از نزدیک درگیر مسائل پناهجویی و پناهندگی بوده می‌داند که این پروسه به سادگی آب خوردن می‌توانست در سال ۲۰۰۳ اتفاق بیافتد و نیاز به «شیپور فتح» در سال ۲۰۱۱ هم نبود. باز تأکید می‌کنم گزارش خروشچف به بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی را بخوانید ببینید چگونه شکست‌ها را به عنوان پیروزی بزرگ به حساب استالین می‌گذاشتند.

انجام کارهایی که خود محکوم می‌کنید

شما متأسفانه در زمینه‌ی نقض حقوق بشر همان اقداماتی را انجام می‌دهید که رژیم مرتکب می‌شود. حیرت‌آور آن که در تبلیغات‌تان بطور عجیبی به افشای آن اعمال می‌پردازید. حقوق بشر ارزشی است که بایستی به آن با عمق جان اعتقاد و باور داشت و رسیدگی به مسئله نقض حقوق بشر نبایستی ابزاری برای کسب قدرت شود. کمتر نیرویی به اندازه‌ی شما علیه «جداسازی جنسیتی» توسط رژیم فعالیت کرده است. بخشی از آن را من در نهادهای حقوق بشری ملل متحد شاهد بوده و دنبال کرده‌ام. اما در همان حال هیچ نیرویی نیز به اندازه‌ی شما به «جداسازی جنسیتی» در روابط خودش همت نگمارده است. شما در اشرف جداسازی مطلق جنسیتی کردید. نه تنها قرارگاه‌های زنان جدا از قرارگاه‌های مردان بود (منظورم آسایشگاه‌ها نیست) و روی دیوارهای بلند آن علاوه بر سیم‌خاردار، خرده شیشه هم بود بلکه حتی پمپ‌بنزین‌ها را هم مردانه و زنانه کردید. از ممنوعیت رقص برای زنان مجاهد نمی‌گویم در حالی که برای مردان رقصیدن و قمر کمر در مراسم‌های ویژه نشانه‌ی «انقلاب» کردن بود. شما حتی تأثرهایتان مردانه است. هیچ زن مجاهدی در تأثرهای شما در اشرف بازی نکرده است. نقش زنان رژیم را هم مردان اجرا می‌کنند. چگونه به خود اجازه می‌دهید که رژیم را در این مورد به تمسخر بگیریید؟ شما نه تنها به جداسازی جنسیتی که به جداسازی عقیدتی هم باور دارید. اگر یادتان باشد در ارتش آزادیبخش تنها ۱۲ نفر که مدعی مارکسیسم لنینیسم بودند و تعدادی‌شان از هر شیعه‌ای شیعه‌تر بودند وجود داشتند، اما همین را بر نمی‌تافتید که در یگان‌های ارتش آزادیبخش باشند و به قول شما دیگران را تحت تأثیر قرار دهند بلکه «یگان مستقل» برای آن‌ها تشکیل دادید که آن‌هم با رفتن تعدادی‌شان به ایران و اروپا و امضا نکردن توافقنامه‌ی با دولت آمریکا از بین رفت. هیچ نیرویی به اندازه‌ی مجاهدین در سطح بین‌المللی در افشای نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی نکوشیده است. اما در همان حال هیچ نیرویی هم به اندازه‌ی شما کنوانسیون‌های مربوط به حقوق بشر را زیر پا نگذاشته و در روابط داخلی آن‌ها را به لحاظ عملی به تمسخر نگرفته است. به یک نمونه از آن که به قدر کافی بارز است اشاره می‌کنم. شما بطور پیوسته از ممنوعیت استفاده از ماهواره توسط رژیم و فیلترینگ سایت‌ها و ... می‌گوئید. در حالی که این امر در ابعاد بسیار بزرگتری توسط شما انجام می‌گیرد که شرح آن خود مثنوی هفتاد من است.

تسلیح کودکان و استفاده از آنان در جنگ

آسیه رخشانی یکی از کودکانی است که در ۱۵ سالگی از آمریکا به اشرف برده می‌شود. او خطاب به نیروهای عراقی می‌گوید: «... به عنوان یک مجاهد می‌گویم که حتی اگر حملاتی صدار بالاتر از ۶-۷ مرداد بشود، باز «بیا بیا» می‌گویم و می‌گوییم و اصلاً ما برای همین آمدم، برای جنگ آمدم... بنابر این الان وقت جنگ است و اگر در این میان شهادت و یا هر آزمایش و ابتلایی نصیبم شد، صدار بیا بیا می‌گویم چون برای همین آمدم و شهادت که اصلاً خودش بالاترین افتخار است...»

<http://www.youtube.com/watch?v=cuNNg7HB-k0>

از این که او چرا باید با سربازان عراقی بجنگد می‌گذرم. به دنبال تبیین گفته‌های او که از پانزده سالگی در انقلاب ایدئولوژیک شرکت داده شده نیستم تنها می‌گویم آسیه متولد ۱۳۶۲ طبق اطلاعات منتشر شده از سوی مجاهدین، در سال ۱۳۷۷ هنگامی که پانزده ساله بود به اشرف برده شد. این برخلاف کلیه کنوانسیون‌ها و پروتکل‌های بین‌المللی مربوط به عدم بکارگیری کودکان در محیط‌های نظامی و عدم تسلیح آنان است. او در فروردین ۹۰ در اشرف به خاک افتاد. آسیه تنها نبود. مجاهدین در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ طی یک بسیج همگانی و فشرده تعدادی از کودکان را که بخشی از آن‌ها تا مدت‌ها هویت حقوقی نداشتند و در سنین بین ۱۵ تا ۱۷ سال به سر می‌بردند به عراق منتقل کردند. زندگی آن‌ها «یکی داستانی است پر آب چشم».

مریم رجوی در مورد زهیر ذاکری که در فروردین ۹۰ در جریان حمله‌ی نیروهای عراقی به اشرف کشته شد با افتخار می‌گوید: «زهیر ذاکری را می‌گویم، پسر دلیر کاک صالح، ابراهیم ذاکری، نسل سوم از شهدای خانواده ذاکری. کاک صالح و مادرش و حالا هم پسر قهرمانش... وقتی در جنگ کویت بچه‌ها را به خارجه می‌فرستادیم... هر کار که کردیم او نرفت. آن زمان ۱۴-۱۵ سال داشت... چون قرار بود همه بچه‌ها بروند تا کسی در معرض بمباران‌های شبانه‌روزی در بغداد نباشد، پدرش مثل بقیه رفته بود با او خداحافظی کند. اما زهیر سوار اتوبوس نشده و با پدرش بحث و جدل کرده بود و گفت نمی‌روم هر کاری بکنی، نمی‌روم... اصرارهای پدرش فایده نکرد. شب در زیر بمباران‌ها نشست داشتیم... کاک صالح هم آمد. در وسط بمباران، مسعود از مسئولان کار پرسید بچه‌ها چه شدند؟ آنها را فرستادید؟ گفتند بله، بچه‌های خردسال و شیرخوار رفتند. البته در مسیر آنان خطرات زیادی وجود داشت. کاک صالح هم گفت هر کار کردم زهیر نرفت، فردا باید بروم و با او دعوا کنم... مسعود گفت هیچ نیازی به این کار نیست، وقتی خودش نمی‌خواهد برود چرا می‌خواهی او را مجبور کنی، بعد سلاح کمربندی خود را باز کرد و به کاک صالح داد که به زهیر بدهد و گفت پیشانی او را از طرف من ببوس و در آغوش بگیر و کمربندی مرا هم به او بده.»

<http://www.didgah.net/khabarMaghalehMatnKamel.php?id=25164>

شما به کودک ۱۴ ساله اسلحه داده‌اید و او را وارد آموزش‌های نظامی کرده‌اید. آیا خمینی غیر از این می‌کرد؟ البته دلیل اصلی خروج کودکان از عراق بمباران بغداد نبود.

در زندگی نامه غلامرضا یارسه‌نیا در سایت مجاهدین آمده است: «تاریخ تولد: ۱۳۵۲ محل تولد: تهران تحصیلات: راهنمایی؛ غلامرضا یارسه‌نیا در سال ۶۴ همراه پدر و مادر و تمامی خانواده به منطقه آمدند. تا سال ۶۶ در مدرسه‌ی مجاهدین در قرارگاه اشرف درس می‌خواند. پدرش مجاهد شهید علی یارسه‌نیا بود که قهرمانانه در نبردهای فروغ جاویدان جنگید و به شهادت رسید. غلامرضا مدتی در قسمت مهندسی تأسیسات یکی از قرارگاه‌ها دوره‌ی کارآموزی فنی را می‌دید. اما او همواره از مسئولش می‌خواست که او را به یکان‌های رزمی بفرستند. می‌گفت مگر من نمی‌توانم مانند میلیشیاهایی که سن‌شان حتی کمتر از من بود ولی در برابر جلاخان خمینی ایستادند بجنگم؟ غلامرضا سرانجام طی گزارشی در روز ۲۳ بهمن ۶۶ خواستار اعزام به یکان‌های رزمی شد: «... از شما تقاضا می‌کنم که اجازه بدهید که من هم به جایی که همه‌ی بچه‌ها در آن جا آموزش می‌گیرند، بروم...» مگر بسیجی‌ها تقاضای رفتن به جبهه نمی‌کردند؟ مگر حتی شناسنامه‌هایشان را دستکاری نمی‌کردند؟ چرا عمل خمینی حرام و زشت بود و قابل سرزنش و عمل شما حلال و زیبا و موجب افتخار؟

در ادامه آورده‌اید:

«در سرفصل حماسه‌ی فروغ جاویدان، روح سرکش و شور انقلابی غلامرضا برای شرکت در این عملیات شگفت انگیز و در عین حال تحسین آفرین بود و کسی را یارای ایستادن در برابر اصرارهای او برای شرکت در صحنه نبود. سرانجام مسئولش با شرکت او در قسمت پشتیبانی یکی از تیپ‌ها موافقت کرد و غلامرضا همراه با پدر مجاهدش علی یارسه‌نیا پا به صحنه‌ی فروغ جاویدان گذاشت. یکی از همزمان غلامرضا از روحیه‌ی انقلابی او وقتی در کمین مزدوران رژیم افتاده بود می‌گفت: «غلامرضا بی‌امان به سوی مزدوران شلیک می‌کرد تا این که موفق شد حلقه‌ی محاصره‌ی آنها را بشکند و از کمین به سلامت بیرون بیاید». اما در صحنه‌ی دیگر غلامرضای قهرمان به هنگام بمباران شهر اسلام آباد توسط هواپیماهای رژیم بر اثر اصابت ترکش بمب به شهادت رسید.»

<http://www.mojahedin.org/Pages/martyrsDetails.aspx?MartyrId=20209>

نگاه کنید برای یک بچه‌ی پانزده‌ساله چه داستان‌ها تولید می‌کنید؟ آقای رجوی او هنوز پانزده سال نداشت که در جنگ شرکت داده شد، مسئولیت این عمل با شماست. گفتن این که «کسی را یارای ایستادن در برابر اصرارهای او برای شرکت در

صحنه نبود»، توجیه این عمل زشت است. آیا نمونه‌های فوق نمی‌رساند چنانچه شما در مقیاس کشوری به میلیون‌ها کودک و نوجوان مشتاق شرکت در جنگ دسترسی داشتید، آن‌ها را روانه‌ی جبهه‌های جنگ می‌کردید؟ متأسفانه این سه نفر تنها نمونه‌ی استفاده از کودکان و نوجوانان در صحنه‌ی جنگ نبودند.

مبارزه در شکاف و ریسک آن

بعد از گذشت ۳۴ سال از برقراری جمهوری اسلامی باید پذیرفت که دوران زندگی و مبارزه در شکاف به پایان رسیده است و یا به سرمنزل مقصود نمی‌رسد و این نگاه بایستی مورد بازنگری قرار گیرد. در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ تلاش کردید از شکاف بین لیبرال و ارتجاع استفاده کنید برای همین به بنی‌صدر نزدیک شدید. بعدها سعی کردید از شکاف جنگ استفاده کنید، برای همین به صدام حسین نزدیک شدید و حالا تلاش می‌کنید از شکاف بین غرب و رژیم استفاده کنید، برای همین به جناح محافظه‌کار آمریکا نزدیک شده‌اید. پس از سی خرداد شکاف بین لیبرال و ارتجاع بسته شد و سیاست فوق‌کارایی خود را از دست داد و عاقبت به جدایی شما و بنی‌صدر ختم شد. پس از پایان جنگ ایران و عراق و پذیرش آتش‌بس از سوی خمینی شکاف جنگ هم بسته شد و سرمایه‌گذاری شما به نتیجه‌ی مطلوب نرسید. سال‌ها تلاش کردید واقعیت را نپذیرید اما سقوط صدام حسین آن را به شما تحمیل کرد. حالا با سرمایه‌گذاری روی شکاف بین غرب و رژیم می‌کوشید به حیات نظام حاکم بر کشورمان پایان دهید. من نقش غرب در این زمینه را دست کم نمی‌گیرم اما مسئله این جاست که چنانچه غرب و رژیم به تفاهم برسند سرمایه‌گذاری شما از بین می‌رود. در دوران اشغال عراق هم سعی می‌کردید در شکاف وزارت خارجه و پنتاگون، موج را از سر بگذرانید. امیدوار بودید که در نهایت پنتاگون جانب شما را بگیرد اما این گونه نشد. پیشتر هم وقتی وزارت امورخارجه آمریکا علیه مجاهدین گزارش منتشر کرد آن را به بخش «ایران گیت» این وزارتخانه منتسب کردید و از پذیرش واقعیت لاف در تبلیغات تان سرباز زدید. وزارت خارجه بارها دست به دست شد اما تغییری در رویکرد آن نسبت به شما حاصل نشد. از وارن کریستوفر بگیرید تا مادلین آلبرایت، از کالین پاول بگیرید تا کاندولیزا رایس، از هیلاری کلینتون تا جان کری، فرقی هم نمی‌کند جمهوری خواه یا دمکرات، همچنان سیاست وزارت خارجه آمریکا در ارتباط با مجاهدین یکسان است. در عراق هم روی شکاف شیعه و سنی و تضاد ایاد علاوی و نوری‌المالکی و حتی تضاد بین عناصر خطرناکی همچون مقتدا صدر و حکیم با نوری‌المالکی حساب باز کرده‌اید.

چرا سرمایه‌گذاری روی مردم و نیروهای سیاسی ایران را جدی نمی‌گیرید؟ حداقل به عنوان یک گزینه در دسترس بایستی در دستور کار قرار گیرد تا چنانچه شکاف بین رژیم و غرب بسته شد شما ابتکار دیگری را در دست داشته باشید. چرا همه‌ی تخم‌مرغ‌هایتان را در یک سبد می‌گذارید؟ غرب هم برای پذیرش شما و هر آلترناتیوی خواهان فراگیر بودن آن است. تحولات سوریه پشت قابل پذیرش نبودن «آلترناتیو» دولت بشار اسد مانده است و گزینه سرنگون کردن این دولت برای غرب به سادگی امکان پذیر است. غرب شما را در هیئت کنونی تان هرچه هم که کوتاه بیاید نمی‌پذیرد، همچنین شورای ملی مقاومت به تنهایی نمی‌تواند «آلترناتیو» فراگیر رژیم باشد.

منافع مردم ایران یا حرمت رهبری؟

پیش‌تر گفته می‌شد اگر همه‌ی مجاهدین هم از بین بروند بایستی رهبری حفظ شود. امروز حفظ حرمت این رهبری حتی به منافع ملی براساس آن چه شما تعریف می‌کنید هم می‌چربد. دخالت شما در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری فرانسه می‌تواند آینده‌ی تمام‌نمای آن چیزی باشد که قصد دارم توضیح دهم. حمایت از کاندیدای رقیب نیکلای سرکوزی تنها به انتخابات دوره‌ی اخیر ریاست جمهوری فرانسه محدود نشد. در انتخابات قبلی نیز که رقابت بین نیکلای سرکوزی و سگولن رویال کاندیدای حزب سوسیالیست بود شما نه تنها به حمایت از رقیب سرکوزی پرداختند بلکه با بسیج اعضا و هواداران خود و «شورای ملی مقاومت» از سراسر اروپا، در کمپین انتخاباتی سگولن رویال شرکت کرده و روی اسبی که از پیش معلوم بود شکست خورده است شرط‌بندی کردید.

<http://www.iranliberty.com/nukes/galerie/royal/pages/P5011881.htm>

انگیزه‌ی شما در حمایت از رقبای سرکوزی در دو انتخابات گذشته ریاست جمهوری فرانسه، برخلاف آن‌چه در سه دهه‌ی گذشته مطرح کرده‌اید ربطی به مواضع نامزدها در رابطه با رژیم و یا دوری و نزدیکی آن‌ها از سیاست «استمالت» و اتخاذ یک موضع قاطع و آشکار علیه رژیم نداشت.

نگاهی گذرا به مواضع و عملکرد نامزدهای انتخاباتی فرانسه روشن می‌کند که اتفاقاً مجاهدین در هر دو دوره در کنار کسانی قرار گرفتند که مواضع نرم‌تر و محافظه‌کارانه‌تری در رابطه با رژیم و معضلات منطقه‌ای داشتند.

در جریان مبارزه انتخاباتی سال ۲۰۰۷ برای هر ناظر مستقلى روشن بود که مواضع سرکوزی در ارتباط با رژیم به مراتب قاطع‌تر از رقبای انتخاباتی‌اش و از جمله سگولن رویال کاندیدای حزب سوسیالیست خواهد بود. کما این که در دوران ریاست جمهوری سرکوزی شاهد بودیم او در میان سران کشورهای اروپایی قاطعانه‌ترین مواضع را در ارتباط با رژیم داشت و در جریان حمله‌ی نظامی به لیبی و تشکیل «ارتش آزادی‌بخش لیبی» نه تنها محکم‌ترین مواضع را اتخاذ کرد بلکه پیش‌قدم نیز بود و فرماندهی عملیات را به عهده داشت. در رابطه با سوریه و تشکیل «ارتش آزاد» آن نیز نیکلای سرکوزی سرآمد دیگر هم‌تایانش در اروپا و آمریکا بود. یعنی مواضع دولت سرکوزی چه در ارتباط با رژیم و چه در ارتباط با لیبی و سوریه همان چیزی بود که مجاهدین از یک کشور اروپایی انتظار داشتند. شما با آن که ۵ سال سرکوزی را در عمل تجربه کرده بودید باز هم به سمت رقیب او رفتید.

موضوع دشمنی شما با سرکوزی ربطی به منافع ملی مردم ایران نداشت و بر می‌گشت به این که در جریان حمله‌ی نیروهای فرانسوی در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ به اورسورواز و دستگیری مریم رجوی و بیش از ۱۶۰ مجاهد، سرکوزی وزیر کشور بود و دستور عملیات را داده بود و از دریچه‌ی منافع گروهی این گناهی بود نابخشودنی. هرچند سرکوزی شخصاً نمی‌توانست در این مورد تصمیم‌گیرنده باشد و «منافع ملی» فرانسه پشت آن بود.

در نگاه شما، از برکناری کسی که روزی علیه «رهبری» عمل کرده هرچقدر هم که ضد رژیم باشد بایستی ابراز خوشحالی کرد و از نیروی جایگزین او هرچند به خط «استمالت» از رژیم نزدیک‌تر باشد حمایت کرد. شما مسئله را به دعوای شخصی تنزل داده بودید و نه منافع ملی.

معلوم بود اولاند آن‌گونه که جلوه می‌دهد نیست و قرار نیست «بهار تغییر در فرانسه» به وجود آید. به ویژه در زمینه‌ی دفاع از «اپوزیسیون» که شما و مریم رجوی آرزوی آن را داشتید.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-440.html>

علی آهنی سفیر رژیم در پاریس در دیدار با اعضای کمیسیون سیاست خارجی سنای فرانسه گفت:

«شما به صحبت‌های رئیس جمهور فرانسوا اولاند اشاره کردید. لحنی که وی به کار می‌برد به نظر ما متعادل است. رئیس جمهور قبلی خواهان تقویت مجازات‌ها و ایجاد یک ائتلاف در اطراف خود برای این منظور بود. امیدوارم که رئیس جمهور اولاند درصدد جبران آن و رفع مشکلات برآید. این به نفع همه است.»

<http://rooyeshnews.com/others/political/34468-3911121080423.html>

همچنین این فرانسه بود که خبر داد «در مذاکرات هسته‌ای با ایران پیشنهاد «قابل توجهی» خواهند داد.»

شما با حمایت از اولاند نشان دادید که حفظ «حرمت رهبری» مهم‌تر از منافع مردم ایران و جنبش است.

اگر از پیام‌های تبریک خوش‌باورانه‌ی مریم رجوی با این توجیه بگذریم که او تلاش می‌کند ریاست جمهوری فرانسه را در مسیر مورد نظر خود تقویت کند و یا فضای کار بیشتری در فرانسه برای مجاهدین ایجاد کند رقص و پایکوبی اعضای مجاهدین در اشرف و لیبرتی را که گفته می‌شود «به کوری چشم دیکتاتوری خون آشام آخوندها» صورت گرفته به جز خوش‌خیالی محض و یا بی‌خبری مفرط از چرخش روزگار چه می‌توان نامید؟

<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=109532>

متأسفانه به آن‌ها گفته نشده بود که آخوندها در «ام‌القرآ» «به کوری چشم دشمنان نظام» برای شکست سرکوزی و پیروزی اولاند به «پایکوبی» پرداخته بودند.

در هفته‌های اخیر هم مجاهدین در سایت همبستگی ملی پوشش خبری زیادی به پیگیری حقوقی نیکلای سرکوزی از سوی قوه قضاییه فرانسه دادند در حالی که در مورد افتضاح بزرگ «ژروم کائوزاک» وزیر بودجه و یکی از قدرتمندترین وزیران دولت اولاند سکوت اختیار کردند و هیچ خبری انتشار ندادند در حالی که رئیس جمهوری فرانسه، اقدام وزیر مستعفی بودجه را برای مخفی نگاه‌داشتن یک حساب بانکی‌اش، «مایه شرم فرانسه» خواند.

متأسفانه در پوشش خبری هم شما به دنبال کینه‌کشی هستید و نه ارائه‌ی آزاد اخبار که اصولاً در سایت‌های شما و ارگان‌های تبلیغی‌تان کوچکترین نشانی از آن نیست و یکی از بدترین انواع سانسور و گزینش اخبار در آن‌ها اعمال می‌شود.